

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه کتاب ولایت فقیه، حضرت آیه الله جوادی آملی

سید محمدحسین میرهادی

امیر آذرفر

علیرضا نوابپور

فصل اول: آزادی و عبودیت

مفهوم پردازی نظریه آزادی در اسلام

روشن است که آزادی، هیچ‌گاه نمی‌تواند مطلق و نامحدود باشد؛ چرا که او صاف هر موجودی، تابع خود آن موجود است؛ موجود محدود، وصف محدود دارد و موجود نامحدود، وصف نامحدود. [ولایت فقیه - صفحه ۲۵]

بنابراین، ممکن نیست که انسان محدود، آزادی نامحدود داشته باشد و وصفش تابع خود او نباشد. خداوند گرچه انسان را آزاد آفریده و به او اراده و اختیار داده است، اما اراده و اختیاری محدود نصیب او نموده است و لذا انسان این قدرت و توانایی را ندارد که با اراده خود، هر آنچه را که می‌خواهد محقق سازد؛ و همسان همین محدودیت طبیعی و تکوینی، وقتی که انسان در محیط اجتماعی خود زندگی می‌کند، محدودیت قانونی و حقوقی و اجتماعی نیز جلوی رهایی مطلق و آزادی بی‌قید و حصر او را می‌گیرد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۵]

بر اساس بحث‌های تفسیری که برهان عقلی نیز تا حدودی مؤید آن است، در فطرت انسان (نه در طبیعت او)، مسأله دین‌خواهی و توحید و حق و قسط و عدل الهی نهاده شده و اینکه خدای سبحان فرموده است: (فطرت الله الّتی فطر النّاس علیها لا تبدل لخلق الله) [۱] یا اینکه فرمود: (فألهمها فجورها وتقویها) [۲]، ناظر به همین مطلب است. [ولایت فقیه - صفحه ۲۷]

از آنچه گفته شد روشن گردید که اگر طبیعت بر زندگی انسان حکومت کند نه فطرت او، هیچ حدّ و مرزی برای خواسته‌هایش وجود ندارد [ولایت فقیه - صفحه ۲۷]

چه کسی آزادی را محدود می‌کند؟ [ولایت فقیه - صفحه ۲۸]

تنها کسی می‌تواند حدود آزادی انسان را معین سازد، که برای اصل هستی او حدّ و مرزی قرار داده و او را محدود و متناهی آفریده است؛ زیرا تنها او به مخلوق خویش آگاه است و می‌تواند آزادی متناسب با کمال را برای او مشخص سازد؛ [ولایت فقیه - صفحه ۲۸]

بر اساس این دو جهان‌بینی و این دو منطق، دو گونه تفسیر درباره آزادی انسان پدید می‌آید. کسانی که جهان و انسان را در ماده خلاصه می‌کنند، آزادی را همان رهایی مطلق و بی‌قید و شرط می‌دانند؛ البته تا آنجا که نسبت به دیگران تعدی نشود. آنان معتقدند که آزادی انسان، به معنای توان همه جانبه او در انتخاب هر چیز و از جمله بردگی برای انسان‌های دیگر است. در نگاه آنان، انسان، آزاد است که دین را بپذیرد یا نپذیرد و اگر نپذیرد، هیچ ملامتی بر او نیست؛ زیرا هیچ حقیقتی را از دست نداده است. اما در مکتب وحی، این رهایی مطلق، به معنای بردگی است؛ زیرا چنین آزادی مطلق برای انسان، معلولِ سارت او در دست آرزوها و هوس‌ها می‌باشد و او در واقع، هوای درونی‌اش را پیروی می‌کند: (أفرأیت من اتخذ إلهه هواه) [۲]؛ آیا دیدی آن کس را که هوس خود را بندگی کرد؟ [ولایت فقیه - صفحه ۳۰]

و اما آیاتی مانند (وقل الحقّ من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر) [۱] و نیز (إنّا هدیناه السّبیل إمّا شاکراً و إمّا کفوراً) [۲] که بیانگر آزادی انسان می‌باشند، پیام آنها درباره آزادی تکوینی انسان است نه آزادی تشریحی؛ و معنایش این است که راه و چاه، از یکدیگر مشخص شده‌اند و انتخاب هر یک، به دست شماست؛ زیرا شما مجبور نیستید و در عمل می‌توانید هر یک از این دو را اختیار کنید؛ اگر

راه حق را رفتید، به بهشت و سعادت ابدی خواهید رسید و اگر راه باطل را پیمودید، به آتش و جهنم منتهی خواهید شد؛ نظیر آزادی انسان در انتخاب «سم» و «شهد» که تکویناً آزاد است، ولی در شریعت و عقل، هرگز آزاد و رها نیست. [ولایت فقیه - صفحه ۳۱]

دین، مجموعه‌ای از اعتقادات ویژه است که هرگز نمی‌توان آن را بر کسی تحمیل کرد. اگر اصول و مبادی دینت برای کسی حاصل نشود، دین نیز در قلمرو جانش وارد نمی‌شود و از اینرو قرآن کریم، در یکی از درخشانترین آیاتش می‌فرماید: (لا إكراه فی الدین) [۳]؛ دین را نباید با اکراه و اجبار به مردم تحمیل نمود. [ولایت فقیه - صفحه ۳۲]

در اسلام، جهاد بر دو نوع است؛ یکی «جهاد دفاعی» و دیگری «جهاد ابتدایی». «جهاد دفاعی» آن است که مسلمانان برای دفاع از خود، در برابر هجوم و حمله دشمن، دست به شمشیر و سلاح می‌برند؛ و «جهاد ابتدایی»، جهادی است که به دستور ولی مسلمین به سوی کافران رفته، آنان را به پذیرش اسلام دعوت می‌کنند و برای این دعوت، موانع غیر منطقی را به وسیله جنگ، از میان بر می‌دارند. [ولایت فقیه - صفحه ۳۵]

علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) در این باره تحلیلی دارند که نتیجه‌اش بازگشت جنگ ابتدایی به جنگ دفاعی است [ولایت فقیه - صفحه ۳۴]

قرآن کریم، در پایان سوره آل عمران، به طور خاص، همه مؤمنان را به صبر و پایداری و مرابطه دعوت می‌کند: (یا ایها الذین ءامنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا أ لعلکم تفلحون) [۱] و روشن است که بهترین راه برقراری رابطه میان انسان‌ها، همان آزادی فکر است؛ زیرا موجودی متفکر به نام انسان، اگر بخواهد با ممنوع خود مرابطه برقرار کند، اصل‌ترین راه ترابط، ترابط فکری است. [ولایت فقیه - صفحه ۳۹]

برای ارتباط متقابل، باید تفاهم صورت گیرد و انسان‌ها سخن یکدیگر را درک کنند و درک سخن دیگران، با تدبّر و تفکر در مکتب و عقیده آنان صورت می‌پذیرد. ارتباط دو انسان، تنها با دانستن زبان یکدیگر مقدور نمی‌گردد؛ مثلاً برای فهمیدن سخن یک عرب زبان، دانستن زبان عربی به تنهایی کفایت نمی‌کند، بلکه علاوه بر آن، لازم است که از فکر و مکتب و عقیده او نیز با خبر بود و این دستور قرآن به ترابط انسان‌ها، یکی از بهترین تشویق‌ها برای تفکر و آزادی اندیشه و تعامل فرهنگ‌هاست. [ولایت فقیه - صفحه ۳۹]

از همه آنچه تا کنون گفته شد، روشن گردید که اولین آزادی‌خواهان جهان، انبیاء الهی‌اند که وجود مبارک رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در حلقه آنان، همچون «خاتم» می‌درخشد و آزادی را به معنای واقعی و انسانی‌اش برای بشر به ارمغان آورده است. [ولایت فقیه - صفحه ۴۰]

دین اسلام برای انسان، هم حق حیات و زندگی قائل است و هم حق آزادی؛ ولی آزادی را مقدمه حیات برین انسانی می‌داند. همه آزادی‌های انسان، برای دستیابی به حیات مادی و معنوی شایسته اوست و به همین دلیل، وی نیازمند آزادی است و برای رسیدن به این آزادی، باید خود را از بند هوس‌ها برهاند. همه انسان‌ها در گرو رفتار خود می‌باشند و تنها کسانی از قید این گروگان‌گیری آزادند که در صف «اصحاب یمین» و پاک‌کرداران با ایمان قرار گیرند: (کل نفس بما کسبت رهینة إلا اصحاب الیمین) [۲]. اکنون باید دید که «اصحاب یمین» چگونه خود را از این وامداری رهانده‌اند. [ولایت فقیه - صفحه ۴۲]

آنچه از قرآن کریم درباره عبادت انسان‌ها بر می‌آید، این است که کامل‌ترین و برجسته‌ترین وصف برای انسان، همان است که او، بنده ذات اقدس اله باشد؛ [ولایت فقیه - صفحه ۴۷]

مهم‌ترین کمالی را که در قرآن مطرح می‌فرماید، همین عبودیت انسان برای خداست [ولایت فقیه - صفحه ۴۸]

عبودیت انسان برای خداوند، او را نسبت به غیر خداوند آزاد می‌سازد و پس از آن، هرگز برده و بنده درون و بیرون خود نخواهد بود. فطرت توحیدی انسان، دو چیز را فتوا می‌دهد؛ یکی بنده خدا بودن و دیگری آزاد از غیر او گشتن؛ [ولایت فقیه - صفحه ۴۸]

ضرورت نظم و قانون در جامعه

گفته شد که پس از حق حیات، انسان دارای حق آزادی است که بر اساس آن، نسبت به غیر خدا آزاد است و این، ارمغان اسلام در چهارده قرن پیش و پیام همه انبیاء الهی است. در عین حال، هیچ عاقلی نمی‌تواند بپذیرد که جامعه انسانی، بدون نظم و قانون باشد؛ وجود قانون، ضرورت دارد؛ اگر چه سبب محدود گشتن انسان و کم شدن آزادی او گردد. [ولایت فقیه - صفحه ۴۹]

استاد علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) ضرورت نظم و قانون در جامعه را بر اساس طبع استخدامگر انسان تبیین نموده است [۲]. توضیح مطلب ایشان آن است که اگر چه انسان بر اساس فطرتش موحد است و عبودیت ذات اقدس اله را می‌پذیرد، ولی طبیعتاً مستخدم دیگری است [ولایت فقیه - صفحه ۵۰]

نکته این جاست که انسان فطرتاً عادل است ولی به لحاظ طبیعت و خاکی بودن هم دارای صفاتی است.

همه مذمت‌های قرآن کریم از انسان، ناظر به همین طبع سرکش و آثار زیانبار مشهود او است. چنین انسانی، اگر بتواند بر دیگران چیره گردد، تفرعن می‌کند و ادعای (أنا ربکم الأعلى) [۱] سر می‌دهد. بدیهی است که جامعه‌ای متشکل از انسان‌هایی این چنین، اگر دارای نظم و قانونی درست نباشد، تراحم و درگیری و هرج و مرج و فساد، آن را نابود خواهد ساخت. [ولایت فقیه - صفحه ۵۰]

بنابراین، باید نظامی حاکم باشد تا هیچ کس خود را بر دیگری تحمیل نکند و تنها در سایه این نظم عادلانه است که جامعه شکل می‌گیرد و حیثیت اجتماعی افراد انسان ظهور می‌کند و حیات اجتماعی آنان تحقق می‌یابد و از زندگی حیوانی و نباتی ممتاز می‌گردد. بدون نظم، هرج و مرج بر جامعه بشری حاکم می‌گردد و سعادت انسان بر باد می‌رود. [ولایت فقیه - صفحه ۵۱]

«نظم»، بدون «قانون» تحقق نمی‌یابد و قانون صحیح، قانونی است که همه جنبه‌های هستی انسان در آن ملحوظ گشته، برای شکوفایی استعدادهای انسان، برنامه‌ریزی درستی در آن شده باشد و چون بشر، گذشته از بدن مادی و حیثیت هلو عیش، دارای روح الهی و فطرت توحیدی و «نفس ملهمه» به فجور و تقواست، بی شک علاوه بر کارهای غریزی، دارای ابعاد اخلاقی است و برتر از آن، واجد جنبه‌های اعتقادی می‌باشد. اگر قانونی، فقط جنبه‌های طبیعی و عملی او را رعایت کند و ابعاد اخلاقی و یا اعتقادی او را نادیده گیرد، چنین قانونی، شایسته جامعه انسانی نیست و نمی‌تواند انسان‌ها را به سعادت نهائی برساند. [ولایت فقیه - صفحه ۵۲]

تشریح و قانونگذاری، زمانی درست و حق است و انسان را به سعادتش می‌رساند، که هماهنگ با تکوین و آفرینش انسان و جهان باشد؛ با فطرت و آفرینش انسان، با حقیقت آفرینش جهان، و با رابطه تکوینی عالم و آدم هماهنگ باشد. انسان، نیازمند جهان است و با آن ارتباط دارد و در عین حال، از هر راهی نمی‌تواند در جهان اثر بگذارد؛ چنانکه جهان نیز از هر راهی در انسان اثرگذار نیست. این تأثیر و تأثر آدم و عالم و انسان‌ها با یکدیگر، مشخص و محدود است و از اینرو، قانونی سعادت‌آور است که با این سه امر تکوینی هماهنگی داشته باشد و چنین قانونی، نه از خود انسان بر می‌خیزد و نه از طبیعت و جهان؛ زیرا نه انسان به عمق جهان آگاهی دارد و نه جهان از خودش باخبر است؛ چه رسد به اینکه از انسان و از رابطه او با خود خیر داشته باشد. قانونگذار، فقط آن کس می‌تواند باشد که انسان و جهان را آفریده و رابطه متقابل انسان و جهان را تنظیم کرده است و او، جز خدا نیست و لذا در قرآن کریم آمده است: (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) [۲]؛ یعنی جعل حکم و قانون سعادت‌آور، اختصاص به خداوند دارد و کسی جز او توانایی وضع قانون را ندارد. [ولایت فقیه - صفحه ۵۳]

انسان و جهان، در مقام تکوین و در آفرینش و هستی خود، نسبت به خداوند عبودیت دارند و همین، دلیل آن است که انسان، در قانونگذاری و تشریح نیز باید عبد خداوند باشد و تنها از قانون کامل و برتر او پیروی کند [ولایت فقیه - صفحه ۵۳]

بنابر آنچه گذشت، عقل انسان می‌گوید: خدایی که جهان و انسان را آفریده و رابطه این دو را تنظیم نموده و از مصلحت و سعادت مخلوقات خود آگاه است و حکیم علی‌الاطلاق است، انسان را هرگز رها نمی‌کند: (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى) [۱] و برای او قانون سعادت‌بخش خود را می‌فرستد که فرستاده است. از اینرو، شناخت خداوند به عنوان مبدأ حکیم، برای اثبات نبوت کافی است و کسانی که نبوت را نپذیرفته‌اند، خداوند را به درستی نشناخته‌اند: (وما قدر الله حق قدره) [۲]. [ولایت فقیه - صفحه ۵۵]

برهانی که حکماء و متکلمان برای نبوت عام اقامه می‌کنند این است که بشر، زندگی اجتماعی دارد و باید با دیگر انسان‌ها مرتبط باشد و چون نیازمندی‌های خود را به تنهایی نمی‌تواند برآورده کند و کارها و متاع‌ها در دنیا تقسیم شده‌اند، قهراً باید معاملات متقابل با هموعان خود داشته باشد و برای آنکه جلوی تعدی و تجاوز و هرج و مرج گرفته شود، قانون لازم است و به دلیل ضعف‌ها و نقص‌هایی که بشر در علم و عمل دارد، خود او نمی‌تواند قانونگذار باشد و بنابراین، باید کسی قانون را تدوین و اجرا کند که منزّه از همه نقص‌ها باشد و او، ذات اقدس اله است که قانونش را به دست انسان کامل معصوم، برای بشر فرستاده است. [ولایت فقیه - صفحه ۵۶]

در حدیثی از کتاب شریف کافی نیز برهانی از معصوم آمده که از این برهان حکما به تر و عام تر است و خلاصه این برهان آن است که چون خداوند متعال، منزّه است از آنکه خلقتش بتواند او را ببیند و لمس کنند و ارتباط مستقیم داشته باشند، ضرورت یافت که سفیرانی از سوی خداوند باشند تا واسطه‌ای میان خالق و خلق بوده، پیام خدای حکیم متعالی را به مردم برسانند و آنان را به مصالح و منافع و آنچه بقاءشان در آن (دنیوی و اخروی) و در ترکش فناء ایشان می‌باشد، راهنمایی کنند. [ولایت فقیه - صفحه ۵۷]

انسان، از آنجا که نمی‌داند چه چیزهایی برای او سودمند است و چه چیزهایی برای وی سودمند نیست چون حلال و حرام و زشت و زیبا را با تمام جزئیاتش نمی‌داند نیازمند قانون خداست. البته عقل، قدری از امور سعادت‌آور را می‌داند، ولی نه به صورت جزئی و در تمام مسائل، بلکه آنها را به نحو کلی درک می‌کند و این مقدار، کافی نیست. [ولایت فقیه - صفحه ۵۸]

اگر ضرورت وجود شریعت و نبوت، از جهت نیاز بشر به یک نظام اجتماعی م‌صون از هرج و مرج باشد، این نیاز، با حکومت‌های غیر اسلامی که در نقاط مختلف کره زمین وجود دارد، برآورده می‌گردد و لذا ضرورت نبوت را باید مبتنی بر شناختی دقیق‌تر از انسان و نیازهای دنیوی و اخروی او قرار داد. یعنی باید این حقیقت را دریافت که انسان، دارای روحی مجرد و حقیقتی باقی و ابدی است و روح آدمی، متأثر از اعمالی است که در طبیعت انجام می‌دهد و از اینرو، رفتار فردی و اجتماعی او باید بر اساس قانونی باشد که علاوه بر تنسیق نظام طبیعی و اجتماعی او، نظام ابدی و جاودانش را نیز تأمین نماید [۳]. [ولایت فقیه - صفحه ۵۹]

(رسلا مبشرین ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل وكان الله عزيزاً حكيماً) [۱]؛ خداوند پیامبران را برای بشارت نیکان و ترساندن بدان فرستاده؛ تا آنکه پس از فرستادن آن رسولان، مردم بر خداوند حجّتی نداشته باشند و خداوند همیشه مقتدر بوده و کارش مطابق با حکمت است.

این آیه، عدم کفایت عقل برای هدایت انسان را به خوبی نشان می‌دهد؛ زیرا در صورت کافی بودن عقل برای هدایت انسان، حجّت بر بشر تمام بود و مجالی برای احتجاج مردم در قیامت وجود نمی‌داشت و لذا نیازی به ارسال پیامبران نبود؛ در حالی که خداوند می‌فرماید: «حجّة بعد الرسل» نه «حجّة بعد العقل». [ولایت فقیه - صفحه ۶۰] البته در این جا احادیثی که بر کافی نبودن عقل است بر چهار گروه است که می‌تون از صفحات ۶۰ و ۶۱ کتاب مشاهده نمود.

خاتمیت و کمال، دو امر متلازمند؛ یعنی ممکن نیست که دین و آیینی، خود را خاتم ادیان بداند و داعیه کمال نداشته باشد. از سوی دیگر، اگر دینی داعیه کمال نهایی داشت، بی شک خود را به عنوان دین خاتم معرفی خواهد کرد؛ البته مقصود از کمال در اینجا، کمال نفسی و مطلق است که مبرای از تمام نقائص می‌باشد؛ نه کمال نسبی که به دلیل همراه بودن با برخی نقائص، دلیل بر خاتمیت و ملازم با آن نیست. [ولایت فقیه - صفحه ۶۳]

پذیرش ادعای کمال و خاتمیت از سوی دین، زمانی درست است که نخست نبوت و عصمت آن پیامبر خاص، توسط اعجاز مافوق طبیعی‌اش، به صورت برهانی اثبات گردد؛ چرا که بدون اثبات نبوت و عصمت، نمی‌توان سخن کسی را درباره اصل دین یا خاتمیتش معتبر دانست و به همین دلیل، پذیرش خاتمیت اسلام که در قرآن و سنت آمده است، پس از آن است که جامعه انسانی، رسالت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و عصمت ایشان را با استدلال و برهان درک نموده باشد نه پیش از آن. [ولایت فقیه - صفحه ۶۴]

ابعاد اجتماعی اسلام در انظار مختلف

دین‌شناسان، در مورد ماهیت آنچه که دین ارائه می‌دهد، نظرهای گوناگونی دارند. برخی بر این پندارند که دین، تنها عهده‌دار بیان رابطه فردی خدا و خلق (عبادات) و روابط اخلاقی افراد با یکدیگر (اخلاقیات) است؛ اما مسائل سیاسی، حقوقی، و حکومتی، از دایره دین خارج بوده، به تشخیص افراد و تصمیم عقلی اندیشوران جامعه بستگی دارد.

گروه دیگری بر این نظرند که دین، علاوه بر عبادات و اخلاقیات، اصل حکومت دینی را مورد تأکید قرار داده است و اصول حاکم بر نظام اجتماعی داخلی و نظام بین‌المللی را نیز بیان می‌نماید؛ اما شکل حکومت و اداره نظام، امری است که به افراد اجتماع واگذار شده است. به عنوان مثال، جمهوری بودن یا سلطنتی بودن نظام حکومتی، انتصابی بودن حاکم یا انتخابی بودن آن و نیز مسائلی مانند رهبری انفرادی یا رهبری شورایی، همگی اموری هستند که دین درباره هیچ یک از آنها نظر خاصی ندارد و تشخیص درستی یا نادرستی هر یک از سیستم‌ها و روش‌ها را بر عهده عقل بشری نهاده است.

نظر سوم در این زمینه آن است که دین، گذشته از آنکه امور عبادی و اخلاقی و نیز اصول ارزشی حاکم بر نظام اجتماعی را تشریح نموده، شکل حکومت را نیز عرضه داشته که همان نظام امامت و ولایت است و در این نظام حکومتی، حاکم اسلامی، با نصب خداوند حق حکومت می‌یابد. این نظریه، مبتنی بر رسالت دین و برهان نبوت است که در مباحث گذشته از آن سخن گفته شد. [ولایت فقیه - صفحه ۶۵]

فصل دوم: حکومت اسلامی و اهداف آن

قانون و حکومت

انسان‌ها نسبت به امم گذشته، از علم و تمدن بهره بیشتری دارند، هرگز نمی‌توان اختلافات آنان را با مسأله‌گویی و صرف نصیحت از میان برد؛ بلکه نظام و حکومتی لازم است تا احکام قضایی و جزایی و کیفی را به اجرا درآورد و حدود و قصاص و دیات و مجازات‌های مالی و اقتصادی را محقق سازد و اساساً قضاء و داوری، بدون حکومت امکان‌پذیر نیست و این دو، متلازم یکدیگرند و حکومت، مجری احکام قضایی است. [ولایت فقیه - صفحه ۷۴]

صرف قانون که وجود لفظی یا کتبی تفکر خاصی است، توان تأثیر در روابط خارجی را ندارد و حتماً یک موجود مرتبط با غیب و توانمند می‌خواهد که مسؤول تعلیم و حفظ و اعمال آن باشد و از اینرو، حضرت مولی‌المومنین، علی بن ابی طالب (علیه‌السلام)، برای رفع مغالطه خوارج که قانون را کافی می‌دانستند و جامعه را بی‌نیاز از رهبر و حاکم و حکومت می‌پنداشتند و شعارشان این بود که: «لا حکم الا لله» فرمودند: «کلمه حق براد بها الباطل؛ نعم انه لا حکم الا لله ولكن هؤلاء يقولون لا امره الا لله وانه لابد للناس من امير بر او فاجر» [۱]؛ یعنی این سخن: «لا حکم الا لله»، سخن حق و گفته قرآن است، ولی اراده باطل و نادرست از آن شده است؛ بلکه هیچ حکم و قانونی حق نیست مگر حکم و قانون خداوند؛ ولی این افراد، از این کلام در ست، چیز دیگری اراده کرده‌اند و مقصودشان آن است که هیچ امارت و حکومتی نیست مگر امارت و حکومت خداوند و این در حالی است که مردم، بدون امیر و حاکم نمی‌توانند زندگی کنند و حتی در نبود امیر نیکوکار، امیر فاجر غیر ظالمی نیاز دارند تا جامعه به هرج و مرج و انهدام کشیده نشود. [ولایت فقیه - صفحه ۷۴]

اسلام را نباید در برابر مکاتب فکری محض قرار داد؛ زیرا مکاتب‌های فکری صرف، تنها در حریم فکر و اندیشه برنامه دارند و بس. اگر بخشی از اسلام مربوط به معارف و اعتقادات و جهان‌بینی است و بخش دیگری از آن مربوط به امور اخلاقی و تهذیب نفس می‌باشد، در کنار این دو، بخش سوم وجود دارد که به شرح وظائف و دستورهای عملی پرداخته است. [ولایت فقیه - صفحه ۷۵]

اگر اسلام نظارت و ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و دفاع دارد، اگر حدود و مقررات و قوانین اجتماعی و جامع دارد، این نشان می‌دهد که اسلام یک تشکیلات همه‌جانبه و یک حکومت است و تنها به مسأله اخلاق و عرفان و وظیفه فرد نسبت به خالق خود یا نسبت به انسان‌های دیگر نپرداخته است؛ اگر اسلام راه را به انسان نشان می‌دهد و در کنارش از او مسؤولیت می‌طلبد، اگر اسلام آمده

است تا جلوی همه مکتب‌های باطل را بگیرد و تجاوز و طغیان طواغیت را در هم کوبد، چنین انگیزه‌ای، بدون حکومت و چنین هدفی، بدون سیاست هرگز ممکن نیست. [ولایت فقیه - صفحه ۷۵]

نقش مردم در حکومت اسلامی

جامعه‌ای می‌تواند قیام به حق داشته باشد که زیربنای آن، اعتقاد عمیق به معارف الهی باشد نه اقتصاد یا دیگر شوون مادی؛ زیرا در این صورت، هدف قیام مردم، ارضاء هوای نفس یا رفاه مادی خواهد بود نه برقراری قسط و عدل و قانون الهی [ولایت فقیه - صفحه ۸۰]

ملتی پیروز می‌گردد که اولاً در شناخت حق، «محقق» باشد و ثانیاً در مقام عمل به حق، «متحقق» گردد و جامه حق بر تن بیوشد و ثالثاً همانند خود دین، دارای انسجام و اتحاد و هماهنگی بوده، از اختلاف و نزاع و درگیری مصون باشد؛ چنانکه خدای سبحان درباره معجزه ختمیه قرآن می‌فرماید: (ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً) [۳]؛ اگر این قرآن از غیر خداوند باشد، لازمه قطعی‌اش اختلاف و تناقض درونی است؛ در حالی که اکنون هیچ‌گونه اختلاف و ناهمگونی درونی ندارد؛ زیرا بر محور حق، و نازل شده از سوی خداوند است. [ولایت فقیه - صفحه ۸۰]

حاکمیت دین حق و نظام اسلامی، همانند هر نظام دیگری، با آرزوها تحقق نمی‌پذیرد، بلکه حضور مردم و اتحاد آنان بر محور حق را می‌طلبد. مردم، با پذیرش دین اولاً و پذیرش ولایت حاکم اسلامی ثانیاً، دین خدا را در جامعه متحقق می‌سازند [ولایت فقیه - صفحه ۸۲]

بنابراین، حکومت اسلامی هیچ‌گاه بدون خواست و اراده مردم متحقق نمی‌شود و تفاوت اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های جابر در همین است که حکومت اسلامی، حکومتی مردمی است و بر پایه زور و جبر نیست، بلکه بر اساس عشق و علاقه مردم به دین و حاکم اسلامی صورت می‌پذیرد و هر چه مردم از اخلاق و معارف دینی بهره‌مندتر باشند و هر چه احکام دینی را بیشتر عمل کنند و هر چه از اتحاد و همبستگی و الفت الهی برخوردار باشند، حکومت اسلامی نیز استوارتر و در رسیدن به اهدافش موفق‌تر است و هیچ‌گاه نباید تصور نمود که اگر مردم با حکومت اسلامی نباشند و اگر مؤمنان راستین کمر همّت نبندند، خداوند حکومت اسلامی را برپا می‌دارد. باید دانست که نعمت الهی و فیض و نصرت خداوند، وقتی به ملتی می‌رسد که خود آنان خواهان سعادت خویش باشند و به یاری دین خدا بشتابند: (إن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم) [۱] و نیز خداوند، نعمت حکومت شایسته اسلامی را از ملتی بی‌جهت نمی‌گیرد، مگر آنکه خود آنان در حفظ و حراستش کوتاهی کنند: (بأن الله لم یکمغیراً نعمه أنعمها علی قوم حتی یغیروا ما بأنفسهم) [۲]. [ولایت فقیه - صفحه ۸۳]

شکل‌گیری یک جامعه، به اهداف و اصول و خط‌مشی نیاز دارد و ماهیت هر جامعه‌ای، در ارتباط مستقیم با جهان‌بینی جاری در آن جامعه است و از اینرو، جوامع را می‌توان به دو دسته الهی و الحادی تقسیم نمود. [ولایت فقیه - صفحه ۸۴]

بر اساس این «جهان‌احساسی»، خوبی و بدی انسان و رفتار او هیچ نقشی در آینده‌اش ندارد و لذا در زندگی دنیایی به لحاظ عقائد، اخلاق و اعمال فردی، نیازمند قانون نیست و از جهات یاد شده، بی‌قید و رهاست [ولایت فقیه - صفحه ۸۴]

اما از آنجا که بی‌قیدی و رهایی همه افراد در آنچه می‌خواهند امکان‌پذیر نیست، ناچارند که در زندگی گروهی خود، قانونی داشته باشند تا به آزادی‌های بی‌حد و حصر آنان قیدی بزند و کیفیت برخورداری بدون مزاحمت هر یک آنان از طبیعت را مشخص نماید؛ قانون جزایی هم باید باشد که متخلفان و متجاوزان را تنبیه و مجازات کند تا توازن طبیعی اجتماع از هم نپاشد. [ولایت فقیه - صفحه ۸۴]

یک انسان الهی، اگر تنها نیز زندگی کند، نیازمند قانونی برای نحوه زندگی و تأمین سعادت اخروی است. در نظام الحادی، جامعه، مقدم بر قانون است؛ زیرا قانون، مولود تفکر اندیشوران جامعه می‌باشد؛ ولی در نظام الهی و اسلامی، قانون، مقدم بر جامعه است؛ زیرا از ناحیه خدای سبحان و برای تأمین سعادت جامعه نازل شده است و بر همین اساس، خداوند، اولین انسان یعنی حضرت آدم (علیه‌السلام) را فردی با قانون و دارای نبوت آفرید تا هیچ‌گاه هیچ بشری بدون قانون سعادت‌بخش نباشد. [ولایت فقیه - صفحه ۸۶]

رسیدن به چنین عالمی که سراسر خوبی و پاکی و نور است، رایگان به دست نمی‌آید. انسانی که بخواهد در عالم دنیا زندگی کند و با انجام وظایف، به کمال اختیاری خود برسد، بهترین راه معقول و میسور وی آن است که قانون جامعه و فرد را تنها از ذات اقدس خداوند دریافت کند و مجریان نخستین آن قانون، انسان‌های معصوم و خلیفه‌الله باشند و پس از آنان، اسلام‌شناسان وارسته و عادل و با انگیزه الهی، قانون الهی را بفهمند و تفسیر و اجرا کنند؛ البته چنین نظامی در دنیا، قهراً ضایعاتی نیز خواهد داشت، اما این چنین نظام حق‌مداری، با حداقل ضایعات همراه است.

اسلام برای اینکه نظام الهی از هر گزندی محفوظ بماند، مردم را نیز به عنوان ناظر ملی موظف کرده است و این‌گونه نیست که مردم، فقط مسمول قانون باشند و دیگر هیچ سمتی نداشته باشند. اسلام، مردم را ناظر حسن اجرای قانون دینی و الهی قرار داده و امر به معروف و نهی از منکر را بر همه واجب کرده است و حتی عده‌ای از فقیهان امامیه مانند مرحوم محقق حلی (رضوان‌الله‌علیه)، آن را بر همگان «واجب عینی» دانسته که در هنگام قیام برخی برای انجام این واجب، موضوع وجوب، نسبت به دیگران منتفی می‌شود [۲]؛ ولی معروف میان فقیهان اسلامی این است که امر به معروف و نهی از منکر «واجب کفایی» است. [ولایت فقیه - صفحه ۸۹]

جایگاه «اکثریت» در نظام اسلامی

ولین جایگاه اکثریت همان مقام «تشخیص حق» است نه «تثبیت حق»؛ یعنی حق را وحی الهی تبیین و تثبیت می‌کند و در مقام اجرای حق، رأی اکثریت کارساز است و گاهی در مواردی که تشخیص حق دشوار باشد و صاحب‌نظران با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، رأی اکثریت معیار است. [ولایت فقیه - صفحه ۹۰]

منکران وحی و نبوت، با رأی اکثریت، اصل حق را ثابت می‌کنند؛ زیرا در نظر آنان، حق همان چیزی است که اکثر مردم به آن رأی بدهند، اما اسلام می‌گوید «حق» آن است که از راه وحی ثابت شده است، ولی در هنگام روشن نبودن آن، اگر اکثر اندیشمندان و عالمان دین گفتند که این مطلب سخن دین است، تشخیص آنان بر تشخیص اقلیت مقدم است. [ولایت فقیه - صفحه ۹۰]

تفاوت اساسی اکثریت در نظام دموکراسی با اکثریت در نظام اسلامی در این است که در حکومت اسلامی، حق و قانون، پیش از اکثریت و مقدم بر آن است و اکثریت، «کاشف حق» است نه مؤلّد و به وجود آورنده آن؛ ولی در نظام دموکراسی و غیر دینی، اکثریت، پیش از حق و قانون، و به وجود آورنده آن است. [ولایت فقیه - صفحه ۹۱]

جایگاه دوم اکثریت در اسلام، مقام عمل و اجراست؛ به این معنا که رأی اکثریت مردم، در کارهای اجرایی خودشان معتبر است. مردمی که در بخش قانونگذاری و در حوزه نبوت و امامت معصوم و در بخش حاکمیت و ولایت و رهبری پذیرای حق می‌باشند [۱]، در مسائل اجرایی، تشخیص‌شان حجت است و با حضور و رأی آزادانه و اندیشمندانه، در سرنوشت خود سهیم هستند و برای رفع مشکلات و تأمین نیازهای خود، افرادی را به عنوان وکیل انتخاب می‌نمایند و به مجلس شورای اسلامی یا به مجلس خبرگان و مانند آن می‌فرستند. [ولایت فقیه - صفحه ۹۱]

«حاکم اسلامی» کیست؟

سه مرحله وحی عبارتند از: مرحله دریافت وحی، مرحله ضبط و نگهداری وحی، و مرحله ابلاغ و انشاء وحی. هیچ انسان عالمی با بیش از این سه مرحله کار ندارد؛ اگر اشتباه می‌کند، در یکی از این سه مرحله است و اگر مصون از لغزش است، باز در همین سه مرحله معصوم است. [ولایت فقیه - صفحه ۹۴]

برهان عقلی می‌گوید تنها کسی که بالاصاله حق ولایت و سرپرستی انسان و جامعه بشری را دارد، خالق انسان و جهان است و از میان انسان‌ها، آن کس می‌تواند جانشین خداوند باشد و از سوی او بر مردم حکومت کند که در مقام علم و عمل عصمت داشته باشد؛ یعنی هیچ خطا و لغزشی از او در علم و عملش رخ ندهد و در این صورت، علم و عملش مطابق و تابع علم و عمل خداوند خواهد بود. [ولایت فقیه - صفحه ۹۷]

آیه کریمه، دارای سه بخش است: در بخش اول که فرمود: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)، سخن از اطاعت سه مطاع (اطاعت شونده) است؛ خداوند تبارک و تعالی، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، و اولی الامر. در بخش دوم آیه که می‌فرماید: (فإن تنازعتم فی شئیء فردوه إلى الله والرَّسول)، سخن از مرجعیت دو مرجع یعنی خدا و رسولش به میان آمده و در بخش سوم آیه که فرمود: (إن كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر)، تنها سخن از خداوند و ایمان به او است و این سیر آیه نشان می‌دهد که تثلیث (سه‌گانگی) بخش اول، و تشبیه (دوگانگی) بخش دوم، در حقیقت به توحید در عبادت و اطاعت باز می‌گردد؛ یعنی هر اطاعتی که از رسول خدا و اولی الامر می‌شود، بازگشتش به اطاعت از خداوند است؛ زیرا علم و عمل آنان، به دلیل عصمتشان، به خداوند مستند است. [ولایت فقیه - صفحه ۹۸]

اما آنچه که در این آیه دلالت بر عصمت اولی الامر دارد، امر به اطاعت مطلق و بی قید و شرط از آنان است. اگر ولی امر امت، معصوم نباشد و یا احتمال اشتباه در قول و فعل او داده شود، هر چند که عدالت او محرز و مسلم باشد، نمی‌توان مطلقاً از او اطاعت کرد؛ زیرا عدالت، مانع عصیان عمدی است نه مانع سهو و نسیان. [ولایت فقیه - صفحه ۹۸]

مهم‌ترین هدفی که حکومت اسلامی به همراه دارد، دو چیز است: اول، انسان‌ها را به سوی «خلیفه الله» شدن راهنمایی کردن و مقدمات سیر و سلوک آنان را فراهم نمودن و دوم، کشور اسلامی را «مدینه فاضله» ساختن، مبادی تمدن راستین را مهیا نمودن، و اصول حاکم بر روابط داخلی و خارجی را تبیین کردن. [ولایت فقیه - صفحه ۹۹]

مدینه فاضله، به منزله بدن است و خلیفه الله، به مثابه روح آن؛ و همان گونه که بر اساس اصالت روح، بدن را روح سالم می‌سازد، بنابر اصالت «خلیفه الله»، مدینه فاضله را انسان کامل تأسیس و تأمین می‌نماید. [ولایت فقیه - صفحه ۱۰۰]

: (الله ولیّ الذین امنوا یخْرِجُهُمْ مِنَ الظلمات إلى النور) [۲] و اگر در آیه مورد بحث، نورانی ساختن مردم را به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اسناد داد، برای این است که انسان کامل، خلیفه خداست و خلیفه، کار مستخلف عنه را انجام می‌دهد و چون انجام این کار توسط آن حضرت از راه خلافت و نیابت است نه اصالت، [ولایت فقیه - صفحه ۱۰۱]

هدف والای رسالت و نزول وحی که همان حکومت الهی است، نورانی نمودن جامعه انسانی است و انسان نورانی، از گزند تیرگی هوا و آسیب تاریکی هوس مصون، و از وسوسه و دسیسه و مغالطه، محفوظ خواهد بود و چنین انسانی که از جهت اندیشه، از تباهی توهم و تحیل و هر گونه مغالطه آزاد است و از جهت عمل، از آلودگی هر گونه شهوت و غضب پاک می‌باشد، شایسته خلافت خداست. [ولایت فقیه - صفحه ۱۰۱]

بنابراین، هدف مهم تأسیس نظام اسلامی مبتنی بر وحی و نبوت، همانا خلیفه الله شدن انسان است و در چنین جامعه‌ای، خط مشی انسان نورانی بسیار روشن می‌باشد و او با نور الهی که بهره وی گشته حرکت می‌کند و زندگی می‌نماید؛ چنانکه خداوند فرمود: (وجعلنا له نوراً یمشی به فی الناس) [۱]؛ (و بجعل لکم نوراً تمشون به) [۲]. [ولایت فقیه - صفحه ۱۰۲]

در این آیه، هدف عمومی همه پیام‌آوران و زمامداران حکومت اسلامی در طول تاریخ، همان قسط و عدل جامعه شمرده شد، لیکن همان گونه که قبلاً اشاره شد، رعایت حقوق فرد و جامعه و تأمین همه مظاهر تمدن، از فروع نورانی شدن افراد آن جامعه می‌باشد؛ زیرا «خلیفه الله» که انسان نورانی است، [ولایت فقیه - صفحه ۱۰۳] این در واقع هدف متوسط جامعه اسلامی است.

اوصاف مدینه فاضله

رشد فرهنگی

مشکل اساسی جامعه در جاهلیت جدید یا کهن، همانا ندانستن اصول «تمدن ناب» و یا عمل نکردن به آن در فرض دانستن است؛ یعنی جهالت و ضلالت، دو عامل قطعی انحطاط جامعه جاهلی است و مهمترین هدف حکومت اسلامی در بخش فرهنگ به معنای جامع، جهالت‌زدایی و ضلالت‌روبی است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۰۶]

اسلام، مجموع مال‌ها را برای اداره شؤون مجموع انسان‌ها می‌داند؛ یعنی اصل مالکیت خصوصی نباید مایه حرمان جامعه باشد و امت اسلامی را به دو گروه مالمند زراندوز و نیازمند تقسیم کند. اسلام، مال را به مثابه ستون فقرات جامعه انسانی و سبب قیام مردم می‌داند. فرد و یا گروهی که فاقد مالند، از آن جهت فقیرند که ستون فقرات اقتصادی آنان شکسته شده و توان قیام را از دست داده‌اند؛ زیرا «فقیر» یعنی کسی که مهره کمرش شکسته است و قدرت ایستادن و ایستادگی ندارد. از آنجا که مال به منزله خون در عروق جامعه و ستون فقرات ملت محسوب می‌گردد، نباید آن را در اختیار سفیه و بی‌خرد قرار داد که مبادا در آن مسرفانه یا مترفانه تصرف کند و عامل قیام امت را به هدر دهد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۰۷]

گردش و تداول ثروت در دست گروهی خاص و حرمان توده جامعه از آن، به دو صورت ترسیم می‌شود که هر یک از آن دو نارواست؛ یکی بر اساس نظام کاپیتال و سرمایه‌داری غرب، و دیگری بر پایه نظام دولت‌سالاری و مکتب مارکسیسم فروریخته شرق. [ولایت فقیه - صفحه ۱۰۸]

مال نباید در اختیار اشخاص حقیقی خاص یا شخصیت‌های حقوقی مخصوص محصور باشد، بلکه باید در تمام قشرهای جامعه جاری گردد و این ره‌آورد اسلام، پایه و اساس «برین اقتصاد سالم» است که از بین «فَرْت» سرمایه‌داری و «دَم» دولت‌سالاری و مارکسیسم، «کَبَن» خالص و شیر شفاف اقتصاد دینی را استنباط می‌کند تا از افراط اول و تفریط دوم رهائی یابیم و به هسته مرکزی عدل اسلامی نائل شویم. [ولایت فقیه - صفحه ۱۰۹]

آنچه از نظر اسلام درباره رشد اقتصادی بیان شد، در چند بند ذیل خلاصه می‌گردد:

۱. اصل مالکیت انسان‌ها نسبت به یکدیگر پذیرفته است، ولی تمام انسان‌ها نسبت به خداوند، امین و نائبند نه مالک.
۲. مجموع اموال، متعلق به مجموع انسان‌هاست.
۳. مال، به منزله خون بدن و به مثابه ستون فقرات جامعه انسانی است.
۴. قرار دادن مال در اختیار سفیه ممنوع است و صرف آن به نحو اسراف یا اتراف نارواست.
۵. احتکار ثروت و اکتناز مال، ممنوع است و جریان آن لازم می‌باشد.
۶. جریان ناقص مال، ممنوع می‌باشد و دور کامل آن لازم است.
۷. جریان عمومی مال، گذشته از راه‌های پیش‌بینی شده در شرع مانند ارث و بخشش، همانا بر اساس تجارت با رضایت است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۰۹]

فرایند صحیح صنعتی

خلاصه مطالب گذشته آنکه:

۱. اصل فرایند صنعتی در حکومت اسلامی، ممدوح و مورد ترغیب است.
۲. لزوم استفاده صحیح از آن، در سیره عملی زمامداران دینی بیان شده است.
۳. مهم‌ترین بهره‌درست از صنایع پیشرفته هر عصر، عبارت است از تأمین نیازهای علمی و عملی مردم آن عصر.
۴. آنچه در قرآن یاد شد، جنبه «تمثیل» دارد نه «تعیین»؛ یعنی در قرآن، مثال بهره‌وری صحیح از صنعت بازگو شده نه آنکه استفاده درست از صنعت، منحصر در همین چند مورد باشد.
۵. صنعت کشتی‌سازی نوح (علیه‌السلام) الگویی برای ساخت و پرداخت هر گونه وسائل نقلی دریایی و زیردریایی، اعم از وسیله نقل مسافر، بار و مانند آن و نیز وسایل نقلی زمینی و هوایی به طور عام می‌باشد؛ و صنعت زره‌بافی داود (علیه‌السلام)، الگویی برای ساختن هر گونه و وسائل دفاعی است؛ خواه در برابر تیر و مانند آن باشد و خواه در قبال سموم شیمیایی و نظائر آن؛ و صنعت معماری و کارهای دستی و ظرائف هنری و ساختن ظروف فلزی سلیمان (علیه‌السلام)، نمونه‌ای برای ساختن هر گونه

لوازم زندگی است که نیازمندی های فردی یا گروهی و همچنین نیازمندی های هنری و ادبی، به وسیله آن برطرف می گردد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۱۳]

رشد حقوقی داخلی و بین المللی

حکومت اسلامی، برای پیشگیری از این فجایع و تباهی ها، اصولی را ارائه می نماید که نموداری از آن نقل می شود:

۱. نفی هر گونه سلطه گری یا سلطه پذیری: (لا تظلمون ولا تظلمون) [۱].

۲. رعایت عهدها و موثقیق بین الملل: (وأوفوا بالعهد إنَّ العهدَ كانَ مسئولاً) [۲]. باید دانست که لزوم عمل به عهد، اختصاصی به عهد با خدا ندارد بلکه اطلاق آیه و سایر ادله، دلیل است بر لزوم وفای به عهد مطلقاً حتی در عهد با خلق خدا. قرآن کریم مؤمنان والا مقام را که به مرحله ابرار نائل آمده اند، چنین معرفی می کند: (والموفون بعدهم إذا عاهدوا) [۳]؛ یعنی سیره و روش ابرار آن است که وقتی عهدی می بندند، به عهد خود وفا می کنند و در سوی دیگر، خدای سبحان، مشرکان و کافران را به دلیل بی تعهدی و نقض عهد، چنین نکوهش می نماید: (الَّذین عاهدت منهم ثمَّ ینقضون عهدهم فی کلِّ مرَّة) [۴]. [ولایت فقیه - صفحه ۱۱۵]

۳. رعایت امانت و پرهیز از خیانت در اموال و حقوق، سومین اصل پیشگیرانه اسلام است که فرمود: (إنَّ الله یمرکم أن تؤدوا الأمانات إلی أهلها) [۱]؛ دستور خداوند، لزوم رعایت امانت و تأدیه آن به صاحبش می باشد. بیان قرآن در ستایش مردم باایمان این است: (والَّذین هم لأماناتهم وعهدهم راعون) [۲]؛ یعنی آنان، امانتدار و مراعات کننده عهد و پیمان خویش هستند. قرآن کریم بسیاری از انبیاء الهی به وصف امین بودن به جهانیان معرفی کرده است که آیات سوره «شعراء»، نمونه ای از آن می باشد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۱۶]

عصاره دعاها حضرت ابراهیم در زمینه اهداف حکومت اسلامی، همان دو هدف مهم حکومت اسلامی یعنی خلیفه الله شدن انسان صالح سالک کوی کمال و تأسیس مدینه فاضله است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۱۷]

فصل سوم: ضرورت ولایت فقیه

«ولایت» چیست؟

مقصود از واژه «ولایت» در بحث ولایت فقیه، آخرین معنای مذکور یعنی «سرپرستی» است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۲۲]

ولایت سرپرستی، چند سنخ است که به حسب آنچه سرپرستی می شود (مؤلی علیه) متفاوت می گردند. ولایت سرپرستی، گاه ولایت تکوینی است، گاهی ولایت بر تشریح است، و زمانی ولایت در تشریح. ولایت تکوینی به دلیل آنکه به تکوین و موجودات عینی جهان مربوط می شود، رابطه ای حقیقی میان دو طرف ولایت وجود دارد و ولایتی حقیقی است، اما ولایت بر تشریح و نیز ولایت در تشریح با دو قسم خود که در صفحات بعدی توضیح داده می شود همگی ولایت های وضعی و قراردادی هستند؛ یعنی رابطه سرپرست با سرپرستی شده، رابطه علی و معلولی نیست که قابل انفکاک و جدایی نباشد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۲۲]

«ولایت تکوینی» یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها؛ [ولایت فقیه - صفحه ۱۲۳]

بازگشت این ولایت تکوینی، به «علت و معلول» است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۲۳]

«ولایت بر تشریح» همان ولایت بر قانونگذاری و تشریح احکام است؛ یعنی اینکه کسی، سرپرست جعل قانون و وضع کننده اصول و مواد قانونی باشد. این ولایت که در حیطه قوانین است و نه در دایره موجودات واقعی و تکوینی، اگر چه نسبت به وضع قانون تخلف پذیر نیست یعنی با اراده مبدء جعل قانون، بدون فاصله، اصل قانون جعل می شود، لیکن در مقام امثال، قابل تخلف و عصیان است؛ یعنی ممکن است افراد بشر، قانون قانونگذاری را اطاعت نمایند و ممکن است دست به عصیان بزنند و آن را نپذیرند؛ [ولایت فقیه - صفحه

«ولایت تشریحی» یعنی نوعی سرپرستی که نه ولایت تکوینی است و نه ولایت بر تشریح و قانون، بلکه ولایتی است در محدوده تشریح و تابع قانون الهی که خود بر دو قسم است: یکی ولایت بر محجوران و دیگری ولایت بر جامعه خردمندان. [ولایت فقیه - صفحه ۱۲۴]

ولایت در محدوده تشریح، در قرآن کریم و در روایات اسلامی، گاهی به معنای تصدی امور مردگان یا کسانی که بر اثر قصور علمی یا عجز عملی یا عدم حضور، نمی‌توانند حق خود را استیفا کنند آمده و گاهی به معنای تصدی امور جامعه انسانی. [ولایت فقیه - صفحه ۱۲۵]

ولایت فقیه، تفاوت اساسی با «ولایت بر محجوران» دارد؛ زیرا یکی مربوط به افراد ناتوان است و دیگری مربوط به اداره جامعه اسلامی [ولایت فقیه - صفحه ۱۲۸]

بنابر آنچه گذشت، ولایت فقیه، نه از سنخ ولایت تکوینی است و نه از سنخ ولایت بر تشریح و قانونگذاری و نه از نوع ولایت بر محجوران و مردگان؛ بلکه ولایت مدیریتی بر جامعه اسلامی است که به منظور اجرای احکام و تحقق ارزش‌های دینی و شکوفا ساختن استعدادهای افراد جامعه (اثاره دقائن عقول) و رساندن آنان به کمال و تعالی در خور خویش صورت می‌گیرد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۲۹]

معنای (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) این نیست که از سان‌ها چند ولی و سرپرست متفاوت دارند که یکی از آنها یا برترین آنها خداست، بلکه معنایش با توجه به آیه حصر ولایت: (فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ)، آن است که تنها ولی حقیقی و بالذات، خداوند است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم أجمعین)، ولی بالعرض و مظهر ولایت خدایند و به تعبیر لطیف قرآن، آیه و نشانه ولایت الهی‌اند. [ولایت فقیه - صفحه ۱۳۱]

از آنچه گفته شد، این نکته روشن گردید که ربوبیت، عبودیت، و ولایت و حکومت، همگی اختصاص به خالق و آفریننده انسان دارد و اگر انبیاء و مرسلین و ائمه (علیهم السلام) ولایت تکوینی و یا ولایت تشریحی و حکومت بر جامعه بشری دارند، این ولایت‌ها، ظهوری از ولایت خدا و به اذن و فرمان اوست. [ولایت فقیه - صفحه ۱۳۳]

عصر غیبت نیز برای فقیه جامع‌الشرایط، ولایت و مدیریتی در محدوده تشریح و قانون اسلام بر جامعه مسلمین وجود دارد، آن نیز باید به اذن و فرمان خداوند باشد وگرنه، همان‌طور که گفته شد، انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند و هیچ انسانی سرپرست انسان دیگر نیست [۱]. [ولایت فقیه - صفحه ۱۳۳]

پس دو رکن رصین را همواره باید در مری و مسمع قرار داد: اول آنکه محور ولایت فقیه عادل، شأن جامعه اسلامی است نه ذوات مردم و گوهر هستی آنان و [ولایت فقیه - صفحه ۱۳۵] دوم اینکه مدار ولایت فقیه عادل، شأن تمام افراد جامعه حتی خود فقیه عادل است؛ زیرا آنچه والی اسلامی است، شخصیت حقوقی فقاقت و عدالت است و آنچه «مولی علی» است شأن امت می‌باشد که خود فقیه نیز جزء آحاد امت خواهد بود. [ولایت فقیه - صفحه ۱۳۵]

امر و شأن امت، دو قسم است که یک قسم از آن با مشورت خود مردم تأمین می‌شود و آیه (وَأمرهم شوری بینهم) [۱]، ناظر به آن است؛ زیرا این قسم، امر خود آنهاست؛ مانند مباحات و موارد تخییر و... قسم دیگر امور امت، به ولایت فقیه عادل وابسته است که از این رهگذر، او، «ولی امر» محسوب می‌شود و جزء «اولوا الامر» خواهد بود. مواردی که تفکیک آنها سهل نیست، بر اساس آیه سوره آل عمران عمل می‌شود که فرمود: (وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) [۲]. بنابراین، از انضمام آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) [۳] و آیه (وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ)، می‌توان صورت دلپذیری از عنوان «جمهوری اسلامی» ترسیم نمود که تفصیل آن، در ثنایای کتاب مشهود است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۳۵]

مقصود از «فقیه» در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع‌الشرایط است نه هر کس که فقه خوانده باشد. فقیه جامع‌الشرایط باید سه ویژگی داشته باشد: «اجتهاد مطلق»، «عدالت مطلق»، و «قدرت مدیریت و استعداد رهبری». [ولایت فقیه - صفحه ۱۳۶]

اجتهاد مطلق

فقیه حاکم بر نظام اسلامی که در عصر غیبت، مجری و حافظ و مبین قرآن است، باید به تمام جوانب آن آگاه باشد. او باید علاوه بر شناخت احکام و معارف قرآن کریم، درباره انسان و جامعه اسلامی، روایات رسیده از عترت (علیهم السلام) را نیز به خوبی بررسی نماید و به شناختی کامل و جامع از احکام اسلام برسد. اگر شخصی برخی از مسائل اسلامی برایش حل نشده و خود نمی‌تواند آنها را عمیقاً بررسی نماید، او ولیّ مسلمین نیست؛ یعنی نه «مرجع فتوا» ست و نه «مصدر ولایت»؛ نه می‌تواند فتوا بدهد و نه می‌تواند اسلام را به اجرا درآورد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۳۷]

عدالت مطلق

فقیه جامع‌الشرایط، کسی است که علاوه بر جناح عقل نظری، در جناح عقل عملی نیز به مقدار ممکن کامل باشد؛ یعنی علاوه بر اینکه لازم است علم دین را درست بفهمد، باید آن علم را در خودش و محدوده حیاتش و در جامعه اسلامی به درستی اجرا نماید؛ لازم است همه وظایف دینی خود را انجام دهد و آنچه از دین باید به مردم ابلاغ کند، ابلاغ نماید و چیزی را کتمان نکند. فقیه عادل، باید به میل و هوس کاری نکند؛ مطیع هواهای نفسانی نگردد و گناهی از او سر نزند؛ نه واجبی را ترک کند و نه حرامی را مرتکب شود. [ولایت فقیه - صفحه ۱۳۷]

قدرت مدیریت و استعداد رهبری

در اصل یکصد و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ویژگی‌های رهبر، چنین بیان شده است:

شرایط و صفات رهبری:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه.
 ۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام.
 ۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.
- در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تر باشد مقدّم است.

بنابراین، علاوه بر اجتهاد مطلق و صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه و همچنین عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام، استعداد و توانائی رهبری و کشورداری، شرط ضروری سوم برای فقیه است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۳۹]

ولایت فقیه؛ علم کلام، علم فقه

«علم کلام» علمی است که درباره خدای سبحان و اسماء و صفات و افعال او سخن می‌گوید و «علم فقه» علمی است که درباره وظایف و بایدها و نبایدهای افعال مکلفین بحث می‌کند و از اینرو، هر مسأله‌ای که در آن، پیرامون «فعل الله» بحث شود، مسأله‌ای کلامی است و هر مسأله‌ای که در آن، درباره «فعل مکلف»، اعم از فعل فردی و فعل اجتماعی نظر داده شود، مسأله‌ای فقهی است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۴۱]

بحث کلامی درباره ولایت فقیه، این است که آیا ذات اقدس اله که عالم به همه ذرات عالم است: (لا یعزب عنه مثقال ذرّة) [۱]، او که می‌داند اولیاء معصومش زمان محدودی حضور و ظهور دارند و خاتم اولیائش مدت مدیدی غیبت می‌کند، آیا برای زمان غیبت، دستوری داده است یا اینکه امت را به حال خود رها کرده است؟ و اگر دستوری داده است، آیا آن دستور، نصب فقیه جامع شرایط رهبری و لزوم مراجعه مردم به چنین رهبر منصوبی است یا نه؟ و اگر دستوری راجع به فقیه مزبور داده است، آیا ولایت فقیه ثابت خواهد شد؟ [ولایت فقیه - صفحه ۱۴۳]

در علم فقه نیز از دو جهت، سخن از ولایت فقیه به میان خواهد آمد: اول آنکه، چون خداوند در عصر غیبت ولایت را برای فقیه تعیین فرموده، پس بر فقیه جامع‌الشرایط واجب است که این وظیفه را انجام دهد و دوم اینکه، بر مردم بالغ و عاقل و حکیم و فرزانه و مکلف

نیز واجب است که ولایت چنین رهبری را بپذیرند و از احکام شرعی و قضاءها و ولایت‌های شرعی که توسط او ثابت یا صادر می‌شود اطاعت کنند. این دو مسأله، فقهی‌اند و متفرع بر آن مسأله کلامی می‌باشند؛ زیرا در این دو مسأله اخیر، سخن از فعل مکلف است؛ یکی فعل فقیه و دیگری فعل مردم؛ که هر دو مکلف به انجام وظایف دینی‌اند. [ولایت فقیه - صفحه ۱۴۳]

بنابراین، کلامی بودن یک مسأله و یک موضوع، منافاتی با ارتباط داشتن آن موضوع با علم فقه ندارد، بلکه همان گونه که گفته شد، تلازم نیز وجود دارد. ولی مهم در این زمینه آن است که در علم کلام، از هستی و ضرورت وجود آن از ناحیه خداوند سخن گفته می‌شود و در علم فقه، از لوازم و بایدهای فقهی آن بحث می‌گردد و گفته شد که ارتباط یک موضوع به دو علم، اختصاص به ولایت فقیه ندارد و همه اصول دین می‌توانند از آن دو جهت، در دو علم، متعلق بحث قرار گیرند و حتی می‌توانند علاوه بر علم کلام و علم فقه، در علوم دیگری نیز مورد بحث قرار گیرند؛ مثلاً مسأله‌ای که موضوع آن فعل خداوند است، پس از اثبات چنین مسأله‌ای در علم کلام، ممکن است در «تاریخ علم» نیز از سیر و تطور علمی آن فعل خاص الهی بحثی به عمل آید و یا در «تاریخ حوادث»، پیرامون موقعیت آن فعل، سخنی به میان آید. [ولایت فقیه - صفحه ۱۴۷]

اصل «عدم ولایت»

نیز گفته شد که اصل اولی درباره سبطه و ولایت هر انسانی بر انسان دیگر، «عدم» است و هیچ انسانی حق ولایت بر جامعه بشری ندارد مگر آنکه از سوی خالق و آفریدگار انسان باشد و انبیاء و اولیاء الهی که بر جامعه انسانی ولایت دارند، ولایت آنان، مظهری از ولایت خداوند و به اذن و فرمان او است. از اینرو، در بحث از ولایت فقیه، اگر دلیل قطعی و کافی بر تعیین ولایت فقیه در عصر غیبت از سوی خداوند اقامه شد، ولایت فقیه اثبات می‌گردد و اگر دلیل کافی وجود نداشت، حتی برترین فقیه جامع شرایط نیز ولایتی بر جامعه و امت اسلامی نخواهد داشت. [ولایت فقیه - صفحه ۱۴۸]

آنچه در اینجا توجه به آن لازم است، این است که پیام محوری اصل مزبور، این می‌باشد که هیچ کس، حق دخالت در شأن و امر دیگری و سرپرستی او را ندارد؛ چرا که مدار این اصل، همانا امر مردم و شأن و کار مربوط به آنان است و هیچ دلیلی، اعم از اصل یا اماره، کافل موضوع خود نیست و پیش از استدلال به هر دلیل، خواه ناظر به حکم ظاهری و دستور در موضوع مشکوک باشد و خواه ناظر به حکم واقعی و دستور در مورد شک، باید موضوع و مصداق آن دلیل را احراز کرد. بنابراین، پیش از استدلال به اصل «عدم ولایت» در هر موردی، باید احراز شود که آیا شأن و کار و امر مورد استدلال، از مصادیق «امر الناس» است یا نه؛ زیرا با یقین به اینکه شأن مزبور، از مصادیق «امر الله» است نه «امر الناس»، یا با شک در اینکه شأن یاد شده، از مصادیق «امر الله» است یا «امر الناس»، نمی‌توان به اصل «عدم ولایت» تمسک کرد؛ چه اینکه خروج «امر الله» از اصل مزبور، از قبیل «تخصّص» است نه «تخصیص». مثلاً ولایت معصوم (علیه‌السلام) بر انفال، خمس، زکات، و...، از سنخ تخصیص نیست؛ زیرا اموال یاد شده، نه از قبیل اموال شخصی‌اند و نه از سنخ اموال ملی و عمومی؛ بلکه از قبیل اموال دولت اسلامی و حکومت دینی است که تحت مالکیت هیچ فرد یا گروهی قرار ندارد. بنابراین، ولایت فقیه عادل بر آنها، از قبیل ولایت بر «امر الناس» نخواهد بود تا به نحو تخصیص از اصل معهود خارج شده باشد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۴۹]

گذشته از اصل عدم ولایت شخصی بر شخص دیگر، اصل دیگری نیز در مسائل حقوقی مطرح است که ناظر به عدم جواز تصرف در حقوق دیگران است؛ خواه به عنوان ولایت باشد و خواه به عنوان دیگر. جواز تصرف فقیه عادل در اموال و حقوق غائبان و قاصران، اگر از سنخ ولایت باشد، گذشته از تصحیح خروج از اصل قبلی، زمینه خروج از اصل فعلی را نیز تأمین می‌نماید؛ زیرا تصرف مزبور، هر چند از قبیل حسبه باشد و نه ولایت، مجوز تصرف در آن اموال و حقوق خواهد بود. و تنبّه به این مطلب، برای آن است که اولاً جریان صرف جواز تصرف در مال دیگری، از مسأله ولایت جداست و ثانیاً جواز تصرف مزبور، هر چند تخصّص اصل عدم ولایت نیست، لیکن تخصّص اصل عدم جواز تصرف در اموال و حقوق اغیار خواهد بود. [ولایت فقیه - صفحه ۱۴۹]

دلایل سه‌گانه بر ولایت فقیه

دلیل عقلی محض بر ولایت فقیه

دلیل عقلی محض همان برهان ضرورت نظم در جامعه اسلامی است که در گذشته بیان گردید و دانستن این نکته درباره آن ضروری است که این برهان، به دلیل آنکه مقدماتی عقلی دارد و از این جهت، دلیلی عقلی است، هرگز ناظر به اشخاص نیست و دارای چهار خصوصیت «کلیت»، «ذاتیت»، «دوام»، و «ضرورت» می‌باشد و به همین دلیل، نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود نیز کلی و ذاتی و دائمی و ضروری خواهد بود. [ولایت فقیه - صفحه ۱۵۰]

این برهان که دلیلی عقلی است و مختص به زمین یا زمان خاصی نیست، هم شامل زمان انبیاء (علیهم‌السلام) می‌شود که نتیجه‌اش ضرورت نبوت است، و هم شامل زمان پس از نبوت رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که ضرورت امامت را نتیجه می‌دهد، و هم ناظر به عصر غیبت امام معصوم است که حاصلش، ضرورت ولایت فقیه می‌باشد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۵۱]

کسی که در عصر غیبت ولایت را از سوی خداوند بر عهده دارد، باید دارای سه ویژگی ضروری باشد که این سه خصوصیت، از ویژگی‌های پیامبران و امامان سرچشمه می‌گیرد و پرتویی از صفات متعالی آنان است و ما در گذشته از آنها سخن گفتیم [۱]. ویژگی اول، شناخت قانون الهی بود؛ زیرا تا قانونی شناخته نشود، اجرائش ناممکن است. ویژگی دوم، استعداد و توانایی تشکیل حکومت برای تحقق دادن به قوانین فردی و اجتماعی اسلام بود و ویژگی سوم، امانتداری و عدالت در اجرای دستورهای اسلام و رعایت حقوق انسانی و دینی افراد جامعه. به دلیل همین سه ویژگی ضروری است که گفته می‌شود نیابت امام عصر (عج) و ولایت جامعه در عصر غیبت از سوی خداوند، بر عهده فقیهان جامع شرایط (سه شرط مذکور) می‌باشد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۵۲]

و نیابت غیرمعصوم از معصوم، امری ممکن است؛ زیرا امام معصوم دارای شؤون فراوانی است که اگر چه برخی از آن شؤون مانند مقام شامخ ختم ولایت تکوینی، اختصاص به خود ایشان دارد و نائب‌پذیر نیست و هیچ‌گاه به کس دیگری انتقال نمی‌یابد، ولی برخی دیگر از شؤون آن حضرت که جزء امور اعتباری و قراردادی عقلاست و در زمره تشریح قرار دارد مانند افتاء و تعلیم و تربیت و اداره امور مردم و اجرای احکام و حفظ نظام از تهاجم بیگانگان نیابت‌پذیر است و این نیابت، به فقیهی تعلق می‌گیرد که با داشتن آن سه ویژگی، بتواند در غیبت امام (علیه‌السلام) تا حد ممکن و مقدور، شؤون والای آن حضرت را عملی سازد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۵۳]

فرق معصوم و غیر معصوم، گذشته از مقام معنوی، در سهولت شناخت و صعوبت آن است نه در ولایت و وکالت که معصوم، ولی بر مردم باشد و فقیه عادل، وکیل جمهور. [ولایت فقیه - صفحه ۱۶۲]

دلیل مرکب از عقل و نقل

این نوع از دلیل خود بر دو نوع است:

۱. دلیلی است که موضوع حکم آن از شرع گرفته شده باشد، لیکن عقل، مستقلاً حکم خود را بر آن موضوع مترتب کند؛ مانند «نماز خواندن در مکان غصبی» [ولایت فقیه - صفحه ۱۶۵]
۲. دلیلی است که موضوع و حکم آن از شرع گرفته شده باشد، لیکن عقل، لازمه آن حکم را بر آن موضوع بار می‌کند مانند حرمت ضرب و شتم والدین. [ولایت فقیه - صفحه ۱۶۶]

در تبیین دلیل تلفیقی از عقل و نقل بر اثبات زعامت فقیه عادل در عصر غیبت، چنین می‌توان گفت که صلاحیت دین اسلام برای بقاء و دوام تا قیامت، یک مطلب قطعی و روشن است و هیچ‌گاه بطلان و ضعف و کاستی در آن راه نخواهد داشت: (لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه) [۳] و تعطیل نمودن اسلام در عصر غیبت و عدم اجرای احکام و حدود آن، سدّ از سبیل خدا و مخالف با ابدیت اسلام در همه شؤون عقاید و اخلاق و اعمال است و از این دو جهت، هرگز نمی‌توان در دوران غیبت که ممکن است معاذ الله به هزاران سال بیانجامد، بخش مهم احکام اسلامی را به دست نسیان سپرد و حکم جاهلیت را به دست زمامداران خودسرا اجرا کرد و نمی‌توان به بهانه این که حرمان جامعه از برکات ظهور آن حضرت (علیه‌السلام)، نتیجه تبهکاری و بی‌لیاقتی خود مردم است، زعامت دینی زمان غیبت را نفی نمود و حدود الهی را تعطیل کرد.

تأسیس نظام اسلامی و اجرای احکام و حدود آن و دفاع از کیان دین و حراست از آن در برابر مهاجمان، چیزی نیست که در مطلوبیت و ضرورت آن بتوان تردید نمود و اگر چه جامعه اسلامی از درک حضور و شهود آن حضرت محروم است، ولی هتک نوامیس الهی و مردمی، و ضلالت و گمراهی مردم و تعطیل اسلام، هیچ گاه مورد رضایت خداوند نیست و به همین دلیل، انجام این وظایف بر عهده نمایندگان خاص و عام حضرت ولی عصر (علیه السلام) است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۶۷]

دلیل نقلی محض بر ولایت فقیه

با توجه به کثرت روایات از ذکر روایات خودداری شده است و در ضمیمه آورده شده است. در این مجال تنها به ذکر خطوط کلی بسنده شده است.

۱. مدار اصلی ولایت فقیه در اداره امور مسلمین بر منهج شریعت و بر مدار دیانت، اصلی ترین هدفی است که روایات مأثور و

فتاوی مزبور، رسالت ابلاغ آن را بر عهده دارند. [ولایت فقیه - صفحه ۱۸۴]

۲. حدیث: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» [۳] به نقل کلینی (ره) از فداح، از امام صادق (علیه السلام)، صحیح است و نقل های متعدد دیگری از همین روایت، مؤید صدور آن است. آنچه از صدر و ساقه این حدیث صحیح استفاده می شود عبارت است از:

۲.۱. علماء، وارثان انبیاء هستند.

۲.۲. انبیاء، دینار و درهم به ارث نگذاشتند.

۲.۳. انبیاء، علوم الهی را به ارث گذاشتند.

۲.۴. علوم الهی انبیا (علیهم السلام)، به صورت احادیث، به علماء دینی توریث شده است.

۲.۵. هر کس از طریق احادیث انبیاء (علیهم السلام) از آن علوم بهره مند شد، حظ فراوانی برده است؛ زیرا درهم و دینار، متاع دنیا و قلیل است و علوم انبیا که توسط احادیث آنان توریث شده است، متاع معنوی و اخروی است که برای تأمین سعادت دنیا و آخرت مؤثر است؛ زیرا کالاهای معنوی، جامع کمال های دنیا و آخرت و سرمایه سودآور هر دو عالم می باشند.

۲.۶. منظور از علماء، خصوص ائمه (علیهم السلام) نیست، بلکه همه عالمان دینی مخصوصاً غیر معصومین (علیهم السلام) را به طریق روشن شامل می شود؛ چرا که طبق نقل کلینی (قدس سره)، حدیث مزبور، به منظور ترغیب طالبان علم و تشویق راهیان کوی فراگیری دانش صادر شده و در آن حدیث، چنین آمده است: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ... وَانَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مِنَ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» [۱] از این گونه تعبیرها معلوم می شود که حدیث مزبور، به مقصود تحریص طالبان علوم دینی صادر شده است.

۲.۷. چون انبیاء (علیهم السلام) علوم فراوانی در اصول و فروع به ارث گذاشتند، هر کس حدیثی را فرا گیرد که مضمون آن، شعبه ای از شعب علوم انبیاء (علیهم السلام) باشد، در همان شعبه، وارث پیامبران است و اثری که از آن شعبه ویژه و رشته خاص بر می آید، از آن عالم دینی متوقع است و بر اثر تناسب حکم و موضوع، شؤون متعددی برای علوم متنوع مطرح است که ضمناً به آن اشاره می شود.

۲.۸. حدیث مزبور که بیانگر شؤون نبوت عام و عالمان دینی هر عصر و مصر و نسل است، هرگز اختصاصی به عالمان امت اسلامی ندارد و در صدد بیان حکم عام همه پیامبران الهی و همه عالمان دینی امت های گذشته و حال است؛ البته عالمان دینی هر عصر، گذشته از ارث پیامبر آن عصر، به نوبه خود، از میراث انبیاء پیشین نیز بهره می برند؛ همان گونه که امامان معصوم (علیهم السلام)، وارث همه انبیاء گذشته اند و نیز هر امام لاحق، از امام یا امامان سابق (علیهم السلام) ارث می برد، عالمان دینی نیز وارث پیامبر عصر خود و همه انبیاء گذشته اند؛ البته باید توجه داشت که میراث، به حسب پیوند معنوی وارث با مورث توزیع می شود که مهم ترین ارث انبیاء (علیهم السلام) را امام معصوم (علیه السلام) می برد، ولی عالم دینی، به مقدار پیوند ویژه معنوی همراه با علم صائب و عمل صالح خویش با آنان، ارث می برد؛ هر چند اندک

باشد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۸۵]

۳. عنوان «انبیاء» و عنوان «رُسُل»، در بعضی از احادیث منقول آخذ شده است که از نظر تحلیل مفهومی و نیز تحقیق عرفانی، میان عنوان «نبی» و عنوان «رسول» از یک سو و میان دو عنوان یاد شده و عنوان ولی (ولایت الهی و ولی الله بودن) از سوی دیگر فرق است؛ زیرا انسان کامل، از آن جهت که نبأ و خبر را از خداوند دریافت می‌کند، «نبی» است و از آن لحاظ که دستور الهی را پس از دریافت، به مردم می‌رساند، «رسول» است و از آن جهت معنوی که لیاقت چنان دریافت و چنین ابلاغی را دارد، «ولی الله» است که ولایت الهی جنبه باطنی نبوت و رسالت را تأمین می‌کند و از آن جهت که احکام خدا را اجرا می‌نماید و عهده‌دار تأمین امور امت اسلامی است، «ولی امر مسلمین» به شمار می‌آید. لیکن باید دانست که عنوان «انبیاء»، گذشته از حمل معنای خاص خود، صفت مشیری است به رهبران جامعه و زمامداران امور امت؛ [ولایت فقیه - صفحه ۱۸۶]

۴. تفکیک نبوت از رهبری و ولایت امور امت، با برهان عقلی و نقلی بر ضرورت نبوت هماهنگ نیست [ولایت فقیه - صفحه ۱۸۷]

۵. وظیفه اصلی انبیاء، تدبیر امور امت، اعم از فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و نظامی است [ولایت فقیه - صفحه ۱۸۷]

۶. علمی که در ضمن احادیث مأثور، به عالمان دین می‌رسد، وظیفه علماء را مشخص می‌کند؛ یعنی علمی که درباره تهذیب و تزکیه نفوس به علمای اخلاق منتقل می‌شود، وظیفه آنان را در تزکیه نفوس خود و تربیت نفوس دیگران معین می‌نماید و علمی که درباره وجوب و حرمت، حلال و حرام، قصاص و حدود و تعزیرات، جهاد، دفاع و مانند آن به فقهاء منتقل می‌شود، رسالت آنان را در عمل و اعمال، و در قبول و اجرای آن احکام معلوم می‌کند [ولایت فقیه - صفحه ۱۸۸]

۷. اصل اولی در استنباط احادیث مأثور از معصومین (علیهم السلام) آن است که آن احادیث، ظهور در تشریح دارند نه اخبار از رخدادهای تکوینی که هیچ تعهد شرعی و وظیفه دینی را به همراه نداشته باشند [ولایت فقیه - صفحه ۱۸۹]

۸. همان گونه که آیات قرآن کریم مفسر یکدیگرند، احادیث اهل بیت عصمت (علیهم السلام) نیز مبین همدیگرند؛ اگر چه دلالت حدیث «إن العلماء ورثة الأنبياء» بر ولایت و رهبری عالمان دینی نسبت به امور اسلامی، تام است، ولی با توجه به مقبوله عمر بن حنظله، معنای وراثت و اثر مترتب بر آن و انشاء حکم قضاء و نیز انشاء ولایت برای وارثان علوم فقهی انبیا (علیهم السلام) معلوم می‌گردد؛ زیرا در مقبوله مزبور چنین آمده است: «من كان منكم ممن قد روي حديثنا ونظر في حلالنا وحرماننا وعرف أحكامنا، فليرضوا به حكما فإني قد جعلته عليكم حاكما فإذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فإنما استخف بحكم الله وعلينا رد، والراد علينا، الراد على الله وهو على حد الشرك بالله» [۲]، و مضمون این حدیث آن است که:

۸.۱. «راوی صاحب نظر»، یعنی کسی که دارای نظریه فقهی است و اظهار نظر او با اجتهاد همراه است که همان عالم دینی که وارث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد هم قاضی و حکم مردم است و هم والی و حاکم.

۸.۲. همان طور که در صدر حدیث مزبور، از رجوع به «سلطان جور» (والی) و مراجعه به قاضی منصوب از سوی «سلطان جور» نهی شده است، در ساقه حدیث، مرجع ولایی و مرجع قضایی مشروع مشخص شده است تا آن نفی و نهی، با این اثبات و امر، چاره‌اندیشی شده باشد و گرنه، منع بدون ابرام و نفی بدون اثبات و نهی بدون امر، جز تحیر مذموم و هرج و مرج مشؤم، محصولی نخواهد داشت.

۸.۳. محور سؤال سائل، تنها تعیین مرجع قضایی نبود، بلکه مرجع ولایی نیز بوده است. لزوم تطابق سؤال و جواب، ایجاب می‌کند که در پاسخ، هر دو مطلب ملحوظ گردد و لذا، هم جریان قضاء و حکم با زگو شد و هم جریان حکم حاکم و والی.

۸.۴. گرچه مورد نیاز ضروری سائل، همان قضاء و مرجع داوری است، لیکن اگر بر فرض، مطلبی افزون بر آن گفته شده باشد، منافی با صیغه سؤال و جواب نیست؛ زیرا مورد سؤال، مسکوت نشد، بلکه به طور صریح به آن پاسخ داده شد و مطلب دیگری بر آن افزوده گردید.

۸.۵. واژه «حکم»، «حکومت»، «حکمت»، «حاکم»، «محکمه»، و «محاکمه»، همگی از اصلی برخاسته‌اند که معنای ایتقان، احکام، منع، و مانند آن را به همراه دارد و اگر به لگام اسب، «حکمه» می‌گویند، برای منع آن از انحراف از مسیر

مستقیم و مانند آن است و چون والی، مانع از ظلم است، او را «حاکم» می‌گویند؛ چه اینکه قاضی را نیز در اثر منع از ظلم، «حاکم» می‌نامند. [ولایت فقیه - صفحه ۱۹۲]

۹. نصب فقیهان جامع شرایط قضاء و ولاء با قرینه لَبّی متصل همراه است و آن اینکه؛ نصب مزبور، مخصوص صورتی است که دسترسی به خود امام معصوم (علیه السلام) سهل نباشد و گرنه ولایت و زعامت، در اختیار او خواهد بود؛ پس در صورت صعوبت دسترسی به امام معصوم (علیه السلام)، خواه در عصر ظهور و خواه در عصر غیبت، رهبری امت، از آن فقیه جامع شرایط است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۹۳]

۱۰. اولاً ولایت و رهبری امور اسلامی، وظیفه است نه امتیاز، و از آن جهت که صبغه معنوی دارد، تکلیف الهی است و از آن جهت که راتحه دنیوی دارد، عطفه عَنَز یا عَرَاقِ خِنزیر در دست مجذوم است و ثانیاً قضاء و داوری نیز همانند ولایت و رهبری، دارای دو چهره است و اگر قبول شد که با عمل فقیهان، دلالت مقبوله بر سمت قضاء تمام است، درباره ولایت و رهبری نیز می‌توان چنین گفت. اگر فقیهان مَتَّهَم به سودجویی و دنیاطلبی باشند، هرگز نمی‌توان اعتبار سند قضاء را با عمل خود آنان تأمین نمود؛ چه اینکه صلاحیت ولاء چنین فقیهانی نسبت به مرجعیت افتاء نیز مشکوک و بلکه مردود خواهد بود. [ولایت فقیه - صفحه ۱۹۴]

۱۱. معنای وراثت عالمان حدیث و مجتهدان در فنون مأثور از انبیاء (علیهم السلام)، اخذ به قدر مشترک و حذف کمال‌های زائد از قلمرو ارث نیست؛ یعنی نمی‌توان گفت: میان «نبوت» و «ولایت» تلازم نیست اولاً، و قدر مشترک میان همه انبیاء، فقط تعلیم احکام و تبلیغ آنهاست ثانیاً، و اثبات ویژگی‌های پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای عالمان دین، محتاج به دلیل جداگانه است ثالثاً و...؛ زیرا همان گونه که قبلاً بیان شد، تفکیک ولایت از نبوت روا نیست و اگر برخی از بزرگان به چنین انفکاک فتوا داده‌اند، منظور آنان این است که با حفظ ولایت برخی از انبیاء، اگر پیامبر دیگری معاصر آن پیغمبر، زعیم و ولی امور امت بود، لازم نیست که دارای سمت سرپرستی باشد؛ [ولایت فقیه - صفحه ۱۹۴]

۱۲. استفاد از حدیث اللهم ارحم خلفائی چند چیز است:

۱۲.۱. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جانشینانی دارد.

۱۲.۲. شرط جانشینی و خلافت از آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت (لفظ حدیث) آمیخته با رؤیت (معنای آن) و نقل مشوب با عقل (مضمون حدیث و سنت) آن حضرت است نه صرف نقل بدون تعقل و تفقه، و محض روایت بدون رؤیت معنا و درایت مقصود.

۱۲.۳. اطلاق و عموم حدیث مزبور، شامل پهنه زمین و گستره زمان، می‌شود و هیچ خصیصه‌ای برای عصر و مصر و هیچ اختصاصی برای نسل و دوده نخواهد بود.

۱۲.۴. خلافت از رسول، همانند خلافت از خدا، حقیقتی است تشکیکی و طولی که در رتبه نخست، از آن انسان کامل معصوم است و در رتبه دوم، از آن انسان متکامل غیر معصوم.

۱۲.۵. حدیث مزبور، یا مخصوص عالمان دین و فقیهان اسلام‌شناس است یا آنان را یقیناً شامل می‌شود. در صورت اختصاص به عالمان و فقیهان، محذوری وجود ندارد و در صورت تعمیم و شمول، ترتب طولی خلافت آنان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به تقدم خلافت معصومین (علیهم السلام) از آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) محفوظ است؛ چه اینکه ترتب زمانی خلافت ائمه معصوم (علیهم السلام) نسبت به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ملحوظ است؛ زیرا همه آن ذوات نوری، در زمان واحد خلیفه نیستند. سر اختصاص حدیث مزبور به فقیهان دیندار و دین‌شناس، آن است که خلافت معصومین (علیهم السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، در نصوص ویژه فراوان، در خلوت و جلوت، به آگاهی مردم رسید و آنچه نیازمند بیان بود، همانا خلافت فقهاء از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در طول خلافت ویژه معصومان (علیهم السلام) می‌باشد که با نصوص مخصوص بیان شده است و چون امامان معصوم (علیهم السلام) به منزله نفس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشند؛ لذا آنان نیز می‌توانستند عالمان دین را جانشین خود قرار دهند تا علمای دینی، خلفای آنان باشند.

۱۲.۶. جریان خلافت، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد [۱] و از تعبیر حضرت موسی (علیه السلام) نسبت به حضرت هارون (علیه السلام) استظهار شد: (هارون اخلفنی فی قومی) [۲]، ناظر به تدبیر امور جامعه و زعامت شؤون اسلامی است و نه صرف تعلیم و تدریس. [ولایت فقیه - صفحه ۱۹۷]

۱۳. خطوط کلی پیام روایت فضل بن شاذان، عبارتند از:

۱۳.۱. سرّ ضرورت وحی و نبوت از یک سو و لزوم معرفت پیام‌آوران از سوی دیگر، برهان جامع و دلیل قاطع بر لزوم دین الهی برای فرد و جامعه است و هیچ اختصاصی به جامعه از جهت نیاز آن به قانون و مدنیت که برهان معروف و ضرورت وحی است ندارد.

۱۳.۲. نصب ولی امر و زعیم امور مسلمین، از شؤون خداوند است نه در اختیار مردم؛ لذا زعیم امور اسلامی، ولایت بر امور دارد و نه وکالت از سوی مردم؛ هر چند نسبت به مافوق خود، مأموریت صرف دارد و این رهبری و زعامت برای او، بیش از یک وظیفه دینی، چیز دیگری نخواهد بود.

۱۳.۳. با تأمل در مضمون حدیث، صبغه کلامی بودن مسأله ولایت امر و رهبری امت که بیانگر شأن خداوند است، از صبغه فقهی بودن مسأله تولی مردم و قبول و پذیرش آنان نسبت به سیمت زعامت منصوب از سوی خدا، معلوم خواهد شد.

۱۳.۴. علت‌های مذکور در حدیث، اگر چه در رتبه نخست درباره خصوص رهبران معصوم (علیهم السلام) جاری است، لیکن هیچ‌گونه اختصاصی به آن ذوات نوری ندارد، بلکه در عصر غیبت، همه آن مصالح و اهداف ایجاب می‌کند که نزدیک‌ترین انسان به امام معصوم که از طرف آنان برای بسیاری از سیمت‌های والای دینی مانند مرجعیت فتوا، کرسی قضاء و داوری نصب شده‌اند، به وظیفه و لاء و رهبری منصوب باشند.

۱۳.۵. علت‌های مذکور در حدیث مزبور، عقلی و تجربی است و هرگز از سنخ امضای بنای عقلا و تصویب رأی آنان در تعیین رهبر از سوی خود نیست، بلکه ضرورت وجود زعیم، گذشته از تحلیل عقلی، از راه تجربه تاریخی و آزمون منتهی به حس و استقراء، قابل اثبات است و لذا خداوند حکیم، بر اساس حکمت و عنایت خاص که در برهان عقلی محض و نیز در دلیل ملفّق از عقل و نقل بازگو شد [۱] دو کار را انجام داد؛ یکی تعیین و نصب والیان و متولیان امور دینی و عمومی (نه در منطقه مباح و آزاد) و دیگری دستور اطاعت از رهبری آنان؛ یعنی جعل وظیفه ولایت از یک سو و جعل وظیفه تولی از سوی دیگر که یکی کلامی است و دیگری فقهی. [ولایت فقیه - صفحه ۲۰۰]

۱۴. چون دین خدا پسند، بیش از اسلام نیست و تنها دینی که در لسان تمام پیام‌آوران الهی مریضی خداوند است، همانا اسلام می‌باشد گرچه منهای و شریعت‌های جزئی در عصر هر پیامبری ممکن است متعدد باشد لذا خطوط کلی آن، همواره ثابت و یکسان است. جریان رهبری جامعه و تدبیر امور مردم و تشکیل حکومت بر مبنای اسلام، از خطوط کلی و ثابت و مشترک همه مناهج و شرایع الهی است. [ولایت فقیه - صفحه ۲۰۰]

احکام اجتماعی اسلام

۱. حج، از احکام ضروری و زوال‌ناپذیر اسلام است و هر فرد مستطیع و توانمندی از هر فج عمیق و با هر وسیله، از اقصی نقاط جهان موظف به حضور در میقات و مواقف و مکلف به انجام مناسک حج و عمره می‌باشد و یکی از بارزترین مناسک آن، وقوف در عرفات و مشعر و بیتوته در منی است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۶۸]
۲. حدود و تعزیرات الهی، از احکام ثابت اسلام می‌باشد که نه تبدیل‌پذیر است و نه قابل تحویل. از سوی دیگر، سفک دماء و فساد در زمین و هتک نوامیس از بشر مادّی سلب نمی‌شود و اصلاح و تقلیل آن بدون اجرای حدود الهی میسر نیست و از دیگر سو، قوانین غیر دینی توان آن را ندارند که جایگزین احکام الهی گردند. [ولایت فقیه - صفحه ۱۷۰]
۳. اموال، ستون فقرات اقتصاد کشور است و هر فرد یا ملتی که فاقد آن باشد فقیر است؛ یعنی ستون فقرات و مهره پشت او شکسته است و قدرت قیام ندارد؛ لذا خداوند در قرآن کریم از آن، به عنوان مایه قیام یاد کرده است: (وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُم

الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا [۱] و حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را مایه حفظ دین و اقامه فرائض دانست: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخَبْرِ وَلَا تَفْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَلَوْلَا الْخَبْرُ مَا صَلِينَا وَلَا صَمْنَا وَلَا أَدِينَا فَرَأَيْتُمْ رَبَّنَا» [۱].

«مال» در اسلام، به چند قسم تقسیم شده است:

- ۳.۱. «مال شخصی» که به وسیله کسب حلال یا ارث و مانند آن، ملک اشخاص می‌شود.
- ۳.۲. «مال عمومی» که به سبب جهاد به اذن امام یا وقف عام و مانند آن، ملک توده مردم می‌گردد.
- ۳.۳. «مال دولتی» که «انفال» نام دارد و مخصوص امام می‌باشد؛ مانند زمین‌های موات و....
- ۳.۴. «مال دولت اسلامی» که به نام سهم مبارک امام است و مخصوص شخصیت حقوقی امام و جهت امامت می‌باشد. [ولایت فقیه - صفحه ۱۷۱]

۴. دفاع و همچنین جهاد که آن نیز نوعی دفاع از فطرت توحیدی است از احکام خلل ناپذیر عقلی و نقلی اسلام است؛ زیرا نشئه طبیعت، بدون تراحم نیست و شواهد عینی نیز ضرورت دفاع را تأیید می‌کند. قرآن کریم نیز که «تبیان» همه معارف حیاتبخش است، زندگی بی دفاع از حریم دین را همراه با آلودگی و تباهی یاد می‌کند و منشأ فساد جامعه راه، ویرانی مراکز عبادت و تربیت توسط طاغیان می‌داند؛ یعنی هدف اولی و مقدّمی خصم متهاجم، تعطیل مجامع دینی و سپس تخریب مراکز مذهبی است و هدف ثانوی او، گسترش فساد در زمین است که با تشکیل محافل دینی و همچنین با حفظ مراکز مذهبی عقیم خواهد شد. از این جهت، خدای سبحان می‌فرماید: (ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض ولكن الله ذو فضل على العالمين) [ولایت فقیه - صفحه ۱۷۳]

۵. حَجْر و تفلّیس، از احکام قطعی فقه اقتصادی است که بدون حکم فقیه جامع‌الشرایط، حاصل نمی‌شود؛ زیرا حَجْر، گاهی سبب طبیعی دارد مانند کودکی و جنون و بیماری و سفاهت، و گاهی سبب فقهی و انشائی دارد مانند افلاس. اگر کسی سرمایه‌های اصیل خود را مثلاً در تجارت از دست داده باشد و بیش از فلوسی چند در اختیارش نباشد و در برابر آن، دین فراگیر داشته باشد [ولایت فقیه - صفحه ۱۷۵]

۶. از این رهگذر، مطلب دیگری ثابت خواهد شد و آن، نظام قضاء در اسلام است که در ثبوت آن تردیدی نیست. میان بحث قضاء و مبحث ولایت، فرق وافر است؛ زیرا قضاء، شأنی از شوون والی به شمار می‌رود که مباشرتاً (بی واسطه) یا تسبیباً (با واسطه) عهده‌دار آن خواهد بود و چون قضاء، در همه مشاخره‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی و اجتماعی و... اعم از دریائی، فضائی، زمینی، داخلی و خارجی، حضور فقهی دارد اولاً؛ و صرف حکم و داوری بدون اجراء و تنفیذ حکم صادر شده، سودمند نیست ثانیاً؛ و تنفیذ آن به معنای وسیع، بدون ولایت و قدرت اجرایی میسر نمی‌باشد ثالثاً؛ پس لازمه قطعی قضاء در اسلام، همانا حکومت است. [ولایت فقیه - صفحه ۱۷۷]

فصل چهارم: «ولایت فقیه» یا «وکالت فقیه»؟

تفاوت «ولایت» با «وکالت»

۱. هر کاری را که یک فاعل، به صورت مستقیم و مباشرتاً انجام می‌دهد، یا درباره شخص خودش می‌باشد و یا درباره دیگری. در فرض اول، هیچ گونه اعتبار و جعل و قراردادی از ناحیه غیر، وجود ندارد؛ زیرا در این صورت، تنها رابطه فعل با فاعلش، همان پیوند تکوینی و واقعی است و اگر فعل مزبور از سنخ کارهای تشریحی و قانونی است، فاعل، آن کار را به نحو اصالت (نه ولایت و نه وکالت) انجام می‌دهد. غرض آنکه، فاعل مختار، برای تأمین نیازهای خود، کارهایی را بدون دخالت دیگران به نحو اصالت انجام می‌دهد. در فرض دوم که فاعل، کاری را مربوط به دیگری و برای تأمین مصالح او انجام می‌دهد، این کار، یا بر مبنای وکالت از دیگری است و یا بر اساس ولایت بر دیگری. [ولایت فقیه - صفحه ۲۰۷]
۲. اگر فاعل، کاری را بر اساس وکالت از دیگری انجام دهد، اصالت رأی و تصمیم‌گیری از آن همان دیگری است و حدود کار فاعل، بستگی دارد به تشخیص موکّل (وکیل‌کننده) و به محدوده وکالتی که موکّل به او داده است؛ ولی اگر فاعلی، بر اساس

- ولایت بر دیگری، کاری را برای تأمین مصالح او انجام دهد، اصالت رأی و تصمیم‌گیری و تشخیص، از آن خود فاعل (ولی) است و او بر اساس محدوده ولایتی که از ناحیه خداوند به او داده شده است عمل می‌کند. [ولایت فقیه - صفحه ۲۰۸]
۳. از آنجا که معیار تصمیم‌گیری در ولایت، تشخیص ولی و سرپرست است، اما در وکالت، تشخیص موکل (وکیل‌کننده) معتبر است؛ پس جمع ولایت و وکالت در مورد واحد، ممکن نیست؛ یعنی ممکن نیست که یک شخص، در یک کار خاص، هم ولی بر دیگری باشد و هم وکیل از سوی او. [ولایت فقیه - صفحه ۲۰۸]
۴. در مباحث گذشته گفته شد [۱] که اصل اولی درباره رابطه انسان‌ها با یکدیگر، «عدم ولایت» است؛ یعنی هیچ انسانی بر انسان دیگر ولایت ندارد؛ مگر آنکه از سوی خدای سبحان تعیین شده باشد و از اینرو، ولایت داشتن هر انسان معصوم و یا غیر معصوم بر انسان‌های دیگر، نیازمند تعیین و جعل بی‌واسطه و یا باواسطه ولایت از سوی خداوند است. [ولایت فقیه - صفحه ۲۰۸]
۵. هر انسانی می‌تواند در اداره امور خود، برخی از کارهای وکالت‌پذیر را به دیگری بسپارد و در این صورت، آن شخص وکیل، نازل منزله موکل خویش است و به جای او می‌نشیند و در دایره وکالتی که از او گرفته، به انجام کارهای او می‌پردازد. بدیهی است که وکالت، تنها در مواردی صورت می‌پذیرد که آن موارد، به طور کامل در اختیار وکیل‌کننده باشد و لذا هیچ کس نمی‌تواند امر مشترک میان خود و دیگران را بدون اجازه از آنان، به صورت وکالت تام و مستقل به شخص سوّمی تفویض نماید. [ولایت فقیه - صفحه ۲۰۸]
۶. نصب و تعیین ولایت، نمی‌تواند همانند وکالت، از سوی خود انسان‌ها باشد؛ یعنی یک انسان عاقل و بالغ و... نمی‌تواند اختیار و اراده خود را به دیگری واگذار کند و بگوید من حق حاکمیت بر خود را به تو واگذار می‌کنم و تو را «قیم تام‌الاختیار» خود قرار می‌دهم و خود را «مسلوب‌الاختیار تام» می‌گردانم. بنابراین، آنچه که یک شخص برای خود معین می‌کند، تنها در محور وکالت و توکیل است نه در محور ولایت و تولیت. [ولایت فقیه - صفحه ۲۰۹]
۷. یکی دیگر از تفاوت‌های وکالت با ولایت آن است که عقد و قرارداد وکالت، تابع موکل است و با مرگ او برطرف می‌شود و وکیل نیز معزول می‌گردد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۰۹]
۸. شخص وکیل، پیش از وکیل شدن از سوی دیگران، حقی بر آنان ندارد که به موجب آن حق، وظیفه‌ای برای آنان در وکالت دادن به آن شخص ایجاد شود و لذا آنان مختارند که او را وکیل خود کنند یا نکنند؛ اما در ولایت، شخص ولی، پیش از آنکه مردم ولایت او را بپذیرند، از سوی خداوند دارای حق ولایت است که چنین حق مجعول از ناحیه خداوند، وظیفه‌پذیرش ولایت را بر دیگران ایجاب می‌کند. [ولایت فقیه - صفحه ۲۱۰]

حکومت ولایتی؛ حکومت وکالتی

با روشن شدن مطالب یاد شده، اگر سرپرست جامعه، سمت خود را از مردم دریافت کند تا کارهای آنان را بر اساس مصلحت و رأی خودشان انجام دهد، وکیل آنان خواهد بود و چنین حکومتی، «حکومت وکالتی» است؛ ولی اگر حاکم اسلامی، سمت خود را از خداوند و اولیاء او یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم (علیهم‌السلام) دریافت نموده باشد، منصوب از سوی آن بزرگان، و سرپرست و ولی جامعه خواهد بود و چنین حکومتی، «حکومت ولایتی» است. [ولایت فقیه - صفحه ۲۱۰]

دلایل ولایتی بودن حاکمیت فقیه [ولایت فقیه - صفحه ۲۱۲]

تداوم امامت

مقتضای دلیل اول بر ضرورت ولایت فقیه (برهان عقلی محض) آن است که ولایت فقیه، به عنوان تداوم امامت امامان معصوم می‌باشد و چون امامان معصوم (علیهم‌السلام)، ولی منصوب از سوی خداوند هستند، فقیه جامع‌الشرایط نیز از سوی خداوند و امامان معصوم، منصوب به ولایت بر جامعه اسلامی است. [ولایت فقیه - صفحه ۲۱۲]

البته پذیرش ولایت فقیه، تفاوت‌هایی با پذیرش ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام معصوم (علیه السلام) دارد که یکی از آن تفاوت‌ها این است که بیعت با پیامبر و امام معصوم، هیچ‌گاه قابل زوال نیست؛ زیرا آنان از مقام عصمت در علم و عمل برخوردارند، ولی بیعت با فقیه حاکم، اولاً تا وقتی است که امام معصوم (علیه السلام) ظهور نکرده باشد و ثانیاً در عصر غیبت نیز تا زمانی است که در شرایط رهبری آن فقیه، خللی پدید نیامده باشد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۱۴]

جامعیت دین

کسانی که نظام اسلامی را نظام امامت و امت می‌دانند، در زمان غیبت و در هنگام دسترسی نداشتن به امام معصوم (علیه السلام) سه نظر دارند:

۱. نظر اول آن است که مردم در زمان غیبت و عدم حضور امام معصوم، هر نظامی را که خود صحیح بدانند می‌توانند اجرا نمایند؛ به این معنا که در این زمان، دین را با سیاست کاری نیست و از منابع دینی، هیچ معنایی که عهده‌دار ترسیم سیاست کلی نظام حکومتی و اجتماعی عصر غیبت باشد، استفاده نمی‌شود.
۲. نظر دوم آن است که دین اسلام، از آن جهت که خاتم ادیان است، همه نیازها را بیان کرده است و لذا چنین نیست که در این مقطع از زمان، درباره مسائل حکومتی پیامی نداشته باشد. در عصر غیبت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، سیستم حکومت، در مدار ولایت و بر عهده نائبان امام معصوم و منصوبان از سوی ایشان که به نصب خاص یا عام معین شده‌اند، جریان خواهد داشت؛ لیکن مسائلی از قبیل کیفیت قانونگذاری و چگونگی تشکیل مجلس و کیفیت اداره امور قضایی و همچنین تنظیم ارگان‌های اجتماعی، همگی، به عقل صاحب‌نظران جامعه واگذار شده است.
۳. نظر سوم آن است که دین، همه امور را، اعم از آنچه درباره جزئیات و کلیات نظام حکومتی است، مشخص کرده ولیکن باید با جستجو در منابع دینی آنها را استنباط نمود. [ولایت فقیه - صفحه ۲۱۶]

احکام اختصاصی امامت و ولایت

در اسلام، امور و کارها و حقوق، به سه دسته تقسیم شده است: دسته اول، امور شخصی است و دسته دوم، امور اجتماعی مربوط به جامعه است و دسته سوم، اموری است که اختصاص به مکتب دارد و تصمیم‌گیری درباره آنها، مختص مقام امامت و ولایت می‌باشد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۱۷]

عصاره دلایل نقلی

مستفاد از ادله نقلی ولایت فقیه، نصب فقیه از سوی خداوند و ولایت داشتن او است نه دستور خداوند به انتخاب از سوی مردم و وکیل بودن فقیه از سوی آنان؛ [ولایت فقیه - صفحه ۲۲۲]

ادله نقلی نیز دلالت دارند بر اینکه امامت، «عهد الله» است نه «عهد الناس»؛ عهد خداست نه عهد مردم. خدای سبحان در جواب ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) که درباره امامت برای ذریه خود سؤال نمود، می‌فرماید: (لا ینال عهدی الظالمین) [۱]؛ یعنی امامت، عهد الهی است و این عهد الهی فقط شامل شخص عادل می‌شود؛ نه آنکه عادل به آن نائل گردد. چه فرق عمیق است میان اینکه عهد الهی از بالا نصیب عادل شود و اینکه عادل بتواند به میل خود از پائین به آن برسد؛ و از اینجا معلوم می‌شود که هرگز از اختیارات مردم نیست که به میل خود وصی و امام را تعیین کنیم. [ولایت فقیه - صفحه ۲۲۴]

همسانی ولایت با «افتاء» و «قضاء»

انتصابی بودن سمت افتاء و قضاء فقیه، شاهی است بر انتصابی بودن سمت ولایت او. در بحث‌های آینده به تفصیل خواهد آمد [۱] که فقیه جامع‌الشرایط، به نیابت از امام معصوم (علیه السلام)، چهار سمت «حفاظت»، «افتاء»، «قضاء»، و «ولاء» را دارد. اکنون می‌گوییم همان گونه که فقیه جامع‌الشرایط، سمت‌های افتاء و مرجعیت و قضاء را با انتخاب مردم دارا نشده است، سمت ولایت را نیز با انتخاب مردم واجد نگردیده؛ بلکه او با همه این سمت‌ها، از سوی خداوند منصوب شده است و تفکیک میان این سمت‌ها، به این معنا که برخی از سوی خداوند باشد و برخی از سوی مردم پدید آمده باشد، درست نیست. [ولایت فقیه - صفحه ۲۲۵]

از مجموع موارد فوق، چهار صورت حاصل می‌شود:

۱. سمت ولایت، از نظر شرعی به حد نصاب لازم رسیده و بالفعل است و مردم نیز با پذیرش خود، ولایت او را در جامعه به فعلیت در آورده‌اند.
۲. سمت ولایت، از نظر شرعی به حد نصاب لازم رسیده و بالفعل است، ولی مردم ولایت او را نپذیرفته‌اند و به همین دلیل، ولایت او از حیث تحقق خارجی به فعلیت نرسیده و بالقوه است.
۳. سمت ولایت، از نظر شرعی به حد نصاب لازم نرسیده و بالقوه است، ولی مردم رهبری او را پذیرفته‌اند و رهبری او را به فعلیت رسانده‌اند.
۴. سمت ولایت، از نظر شرعی به حد نصاب لازم نرسیده و بالقوه است و مردم نیز رهبری او را نپذیرفته‌اند که چنین شخصی، رهبری بالقوه دارد؛ یعنی شأن رهبری در چنین جامعه‌ای را دارد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۲۷]

در فرض چهارم، سخنی نیست، اما در فرض‌های دیگر: در فرض اول، پذیرش مردم، سبب ایجاد ولایت شرعی برای فقیه جامع‌الشرایط نشده است و در فرض دوم، عدم پذیرش مردم، آسیبی به شرعیت ولایت بالفعل فقیه جامع‌الشرایط وارد نمی‌سازد؛ اگرچه او از نظر تحقق خارجی مبسوط‌الید نیست و ولایتش بالفعل نیست و در فرض سوم، پذیرش مردم، سبب شرعی شدن ولایت کسی که صلاحیت‌های لازم رهبری را به صورت بالفعل ندارد، نمی‌شود. [ولایت فقیه - صفحه ۲۲۷]

«رهبری» در قانون اساسی

از حاکمیت فقیه جامع‌الشرایط، در اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به «ولایت» تصریح شده است؛ مثلاً در اصل پنجم چنین آمده است:

در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل‌الله‌تعالی فرجه) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت، بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر، مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۲۸]

و در اصل یکصد و هفتم نیز آمده است:

رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت.

علاوه بر این تصریحات قانون اساسی درباره «ولایت» داشتن فقیه، وکالتی بودن حاکمیت فقیه، لوازمی دارد که با قانون اساسی سازگاری ندارد؛ زیرا در اصل یکصد و یازدهم این قانون، برکناری رهبر از مسؤولیت خود را به یکی از سه صورت ذیل می‌داند:

۱. ناتوانی در انجام وظائف.
۲. از دست دادن برخی شرایط لازم.
۳. کشف فقدان برخی شرایط از آغاز رهبری.

مجلس خبرگان و «انتصاب» و «انزال» فقیه

مجلس خبرگان که از افراد خبره اسلام‌شناس منتخب مردم تشکیل شده است، وظیفه شناسائی فقیه جامع‌الشرایط برای رهبری را دارد. این مجلس، چند وظیفه دارد:

۱. تشخیص فقهاء واجد شرایط رهبری.
۲. تشخیص فقیه برتر و اعلم به این امر (رهبری جامعه اسلامی) از میان فقهاء جامع شرایط رهبری و معرفی او به مردم.
۳. نظارت بر رهبر در انجام وظایف رهبری.
۴. اعلام انزال فقیه حاکم، در اثر ناتوانی در انجام وظیفه و یا فقدان حادث در یکی از شرایط رهبر یا کشف فقدان سابق.
۵. شناسائی و معرفی ولی فقیه برتر جدید به مردم؛ پس از انزال فقیه سابق یا وفات او. [ولایت فقیه - صفحه ۲۳۱]

فصل پنجم: وظایف و اختیارات ولی فقیه

استمرار قانون و حکومت

آنچه خاتمت اسلام را تضمین می‌کند، دو چیز است؛ یکی استمرار قانون خدا و دیگری استمرار اجرای آن توسط حکومت؛ که این دو، در وجود مستمر قرآن و عترت تحقق یافته است و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، این دو «ثقل» گرانقدر را برای امت اسلامی به ودیعت نهاد و درباره آن دو فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ولن يفترقا حتى يردا على الحوض» [۶]؛ من دو وزنه وزین و استوار را در میان شما باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم؛ و این دو متاع وزین، تا آنگاه که در قیامت، در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، از یکدیگر جدا نخواهند شد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۳۶]

در عصر غیبت ولی زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که مسلمانان و جامعه اسلامی از ادراک برکات خاص ظهور ایشان محرومند، جاودانگی اسلام اقتضا دارد که همان دو شأن تعلیم دین و اجرای احکام اسلام، تداوم یابد که این دو وظیفه، بر عهده نائبان ولی عصر (عج) می‌باشد و فقیهان عادل و اسلام‌شناس، از سویی با سعی بلیغ و اجتهاد مستمر، احکام کلی شریعت را نسبت به همه موضوعات و از جمله مسائل جدید و بی‌سابقه تبیین می‌نمایند و از سویی دیگر، با اجرای همان احکام استنباط شده، ولایت اجتماعی و اداره جامعه مسلمین را تداوم می‌بخشند. [ولایت فقیه - صفحه ۲۳۷]

عقل و نقل، دو منبع دین

از همین مطلب روشن می‌شود که عقل در عرض و در ردیف نقل است؛ یعنی دین، گاهی مطالب خود را از طریق «نقل» (کتاب و سنت) بیان می‌کند و گاهی از طریق «عقل»؛ و یک مجتهد، حکم دینی یک مسأله را گاهی از طریق دلیل نقلی مثل ظاهر آیه و روایت کشف می‌کند و گاهی از طریق دلیل عقلی؛ [ولایت فقیه - صفحه ۲۳۹]

حکم عقلی معتبر در منطق عقل و نقل، حکمی است که یا «بین» و بدیهی باشد، یا قریب به بدیهی، و یا اگر نظری و پیچیده است، از راه صحیح، به بدیهی ختم شود که به آن «مبیین» گفته می‌شود. فتوای عقل، وقتی درست است و حجیت شرعی دارد که یا «بین» باشد و یا «مبیین» و لذا شیخ انصاری (رض) و دیگر بزرگان فرموده‌اند منظور از عقل که یکی از منابع معتبر دین است، «عقل مشوب» به وهم و خیال نیست [۱]. [ولایت فقیه - صفحه ۲۳۹]

موضوعات جدید و استمرار اجتهاد

با آگاهی از زمان و حوادث مربوط به آن، راه استنباط احکام الهی از منابع شرعی، همواره باز است و به همین دلیل است که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس» [۱]؛ انسان آگاه به زمان خود، مورد هجوم خطاها و اشتباهات قرار نمی‌گیرد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۴۰]

بدون شک، تشخیص قواعد فقهی بر اساس کتاب و سنت و خصوصاً تمییز و جداسازی آنها از احکام ولایی و حکومتی که توسط پیامبر و ائمه معصومین (سلام الله علیهم أجمعین) در طول حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی آنان صادر شده، کاری بس ظریف و عظیم است و نیازمند استعداد شگرف و اشراف بر ابواب مختلف فقه و کاوش دقیق و تفکر عمیق پیرامون الفاظ و عبارات و قرائن حالیه و مقالیه متون نقلی و تعمق فراوان در منبع عقل می‌باشد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۴۱]

وظایف و شؤون حاکم اسلامی

۱. وظیفه حفاظت: تنزیه قرآن کریم از تحریف یا سوء برداشت و نیز تقدیس سنت معصومین (علیهم السلام) [ولایت فقیه -

صفحه ۲۴۲]

۲. وظیفه افتاء: وظیفه فقیه در ساحت قدس مسائل علمی و احکام اسلامی، اجتهاد مستمر با استمداد از منابع معتبر و اعتماد بر مبانی استوار و پذیرفته شده در اسلام و پرهیز از التقاط آنها با مبانی حقوق مکتب‌های غیر الهی و دوری از آمیختن براهین و احکام عقلی با نتایج قیاس و استحسان و مصالح مرسله و... می‌باشد [ولایت فقیه - صفحه ۲۴۳]
۳. وظیفه قضاء: حاکم اسلامی، عهده‌دار شأن قضاء رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم (علیهم‌السلام) نیز هست؛ به این معنا که نخست با تلاش و کوشش متمادی و اجتهاد علمی، مبانی و احکام قضاء اسلامی را از منابع اصیل آن به دست می‌آورد و سپس بر اساس همان علوم و احکام و بدون آنکه تصرفی از خود در آنها داشته باشد، به رفع تخاصمات و اجرای احکام قضایی و صادر نمودن فرامین لازم می‌پردازد. این وظیفه حاکم اسلامی، یعنی تنفیذ عملی احکام صادر شده، بر خلاف وظیفه سابق، مربوط به عمل و در محدوده اجرای احکام اسلام است. [ولایت فقیه - صفحه ۲۴۴]
۴. وظیفه ولاء: حاکم اسلامی پس از اجتهاد عمیق در متون و منابع دین و به دست آوردن احکام اسلام در همه ابعاد زندگی مسلمین، موظف به اجرای دقیق آنهاست. فقیه جامع‌الشرایط، در زمینه‌های مختلف اجتماعی، چه در امور فرهنگی نظیر تعلیم و تربیت و تنظیم نظام آموزشی صالح، چه در امور اقتصادی مانند منابع طبیعی، جنگل‌ها، معادن، دریاها،... چه در امور سیاسی داخلی و خارجی مانند روابط بین‌الملل، در زمینه‌های نظامی همانند دفاع در برابر مهاجمان و تجهیز نیروهای رزمی، و در سایر امور لازم، به تطبیق قوانین اسلامی و اجرای احکام ثابت الهی مبادرت می‌ورزد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۴۴]

تزام احکام در مقام اجراء

«تزام» به این معناست که در یک زمان، تحقق دو یا چند دستور دینی امکان‌پذیر نباشد و اجرای هر یک، سبب ترک دیگری گردد در چنین مواردی، جز فدا کردن دستور مهم و عمل نمودن به دستور مهم‌تر، چاره‌ای وجود ندارد [ولایت فقیه - صفحه ۲۴۵]

«حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم، می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند؛ حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضراب باشد، در صورتی که رفع، بدون تخریب نشود خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام، باشد یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند» [۱]. [ولایت فقیه - صفحه ۲۴۸]

اختیارات یا مسؤولیت‌های مطلقه فقیه

از برهان ضرورت وجود ناظم و رهبر برای جامعه اسلامی و نیز از نیابت فقیه جامع‌الشرایط از امام عصر (علیه‌السلام) در دوران غیبت آن حضرت و از آنچه در فصول گذشته گفته شد، به خوبی روشن می‌گردد که ولی فقیه، همه اختیارات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم‌السلام) در اداره جامعه را داراست؛ [ولایت فقیه - صفحه ۲۴۸]

حاکم اسلامی، برای اداره جامعه و اجرای همه جانبه اسلام، باید مسؤولان نظام را تعیین کند و مقررات لازم برای کشورداری را در محدوده قوانین ثابت اسلام وضع نماید؛ فرماندهان نظامی را نصب کند و برای حفظ جان و مال و نوامیس مردم و استقلال و آزادی جامعه اسلامی، فرمان جنگ و صلح را صادر نماید. کنترل روابط داخلی و خارجی، اعزام مرزداران و مدافعان حریم حکومت، نصب ائمه جمعه و جماعات (به نحو مباشرت یا تسبیب)، تعیین مسؤولان اقتصادی برای دریافت زکات و اموال ملی و صدها برنامه اجرایی و مقررات فرهنگی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی، و نظامی، همگی از وظایف و مسؤولیت‌های مطلقه فقیه است که بدون چنین وظایفی، اجرای کامل و همه جانبه اسلام و اداره مطلوب جامعه اسلامی، به آن گونه که مورد رضایت خداوند باشد، امکان‌پذیر نیست. [ولایت فقیه - صفحه ۲۴۸]

سه نکته درباره «ولایت مطلقه»

۱. فقیه عادل، متولی و مسؤول همه ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم (علیه السلام) است و شرعیت نظام اسلامی و اعتبار همه مقررات آن، به او بر می‌گردد و با تأیید و تنفیذ او مشروعیت می‌یابد.
۲. اجرای همه احکام اجتماعی اسلام که در نظم جامعه اسلامی دخالت دارند، بر عهده فقیه جامع‌الشرایط است که یا خود او به مباشرت آنها را انجام می‌دهد و یا با تسبیب، به افراد صلاحیت‌دار تفویض می‌کند.
۳. در هنگام اجرای دستورهای خداوند، در موارد تراجم احکام اسلامی با یکدیگر، ولی فقیه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام دینی را برای اجرای احکام دینی مهم‌تر، موقتاً تعطیل می‌کند و اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، مطلق است و شامل همه احکام گوناگون اسلام می‌باشد؛ زیرا در تمام موارد تراجم، اهم بر مهم مقدم می‌باشد و این تشخیص علمی و تقدیم عملی، به عهده فقیه جامع‌الشرایط رهبری است. [ولایت فقیه - صفحه ۲۵۱]

قوانین اسلامی، مقررات اسلامی

انسان، دارای دو شأن ثابت و متغیر است؛ شأن ثابت آدمی، به فطرت توحیدی و روح او باز می‌گردد که مجرد از ماده و برتر از مرز ماضی و مستقبل است و لذا با گذشت زمان و تغییر مکان، تغییر و تبدیل‌پذیر نیست: (فطرت الله الّتی فطر النّاس علیها لا تبدل لخلق الله) [۱]؛ اما شأن متغیر انسان، آن است که او در هر دوره‌ای، زندگی خاص و رابطه مخصوص با دیگر انسان‌ها دارد و سنت‌ها و آداب و رسوم متغیر دارد و نحوه تجارت و مسافرت و تجهیزات و مقررات، با تغییر زمان و مکان، عوض می‌شود. [ولایت فقیه - صفحه ۲۵۲]

قوانینی که به مقتضای روح آدمی و شؤون ثابت او وضع می‌شود، همان قوانین تشریحی است که در هیچ حالت، توسط هیچ کس، قابل تغییر و تبدیل نیست و در مقام ثبات و دوام این احکام است که فرموده‌اند: «حلال محمد حلال ابدأً إلى یوم القیامه و حرام ابدأً إلى یوم القیامه» [۲]؛ اما مقرراتی که عهده‌دار اداره امور متغیر و طبیعی و بدنی انسان است، متغیر است و از یک سو تابع قوانین ثابت است و از سوی دیگر، به شرایط خاص زمانی و مکانی بستگی دارد و حلقه رابط در تطبیق آن قوانین ابدی اسلام بر شرایط متغیر اجتماعی، همان ولایت به معنای حکومت و سرپرستی در پرتو اجتهاد مستمر است. [ولایت فقیه - صفحه ۲۵۳]

حکومت، وظیفه است نه امتیاز

بنابراین، در نظام اسلامی، هیچ امتیاز حقوقی میان شخص حقیقی رهبر و مردم نیست و اگر فرضاً فقیهی خود را از قانون خدا مستثنا بیندارد، این گمان همان و سقوط او از رهبری و انزالش همان. حکومت برای فقیه عادل، جز وظیفه و مسؤولیت، چیز دیگری نیست. او موظف است که پاسدار وحی باشد؛ بر او واجب است که حافظ حدود الهی: (الحافظون لحدود الله) [۱] و مرزدار دین باشد و این مسؤولیت، حق و امتیازی برای فقیه نیست، بلکه حقی بر فقیه و وظیفه‌ای بر عهده او است و اگر ولایتش را بر اساس حق و دستور خداوند اعمال نکند، پیش خداوند مسؤول است؛ زیرا امام معصوم (علیه السلام) که فقیه را در زمان غیبت خود نصب فرموده، او را برای پاسداری از فقه و دین، به عنوان مسؤول امین قرار داده و فرموده است: «لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام» [۲]؛ یعنی [ولایت فقیه - صفحه ۲۵۵]

صاحب جواهر (رض)، برای اثبات تساوی ولی فقیه با دیگران در رعایت احکام حکومتی، به اطلاق مقبوله عمر بن حنظله تمسک ورزیده و می‌گوید: سخن امام صادق (علیه السلام) که می‌فرماید ردّ حکم حاکم شرع به منزله ردّ حکم ما اهل بیت است و کسی که با حکم ما مخالفت کند، با حکم خدا مخالفت کرده است: «فإذا حکم بحکم ولم یقبله منه فانما بحکم الله استخف وعلینا ردّ، والرادّ علینا کافر رادّ علی الله» [۱]، دلالت دارد بر حرمت نقض حکم حاکم از سوی هر کس، حتی خود حاکم؛ یعنی اطلاق حرام بودن نقض و ردّ و تعطیل حکم حاکم شرع، شامل خود حاکم نیز می‌شود [۲]. [ولایت فقیه - صفحه ۲۵۵]

حاکم، قانون خداست نه شخص فقیه

مردم، یک «ولی» بیشتر ندارند که همان خدا و دین اوست و هیچ کس نمی‌تواند چیزی را از دین بکاهد یا بر آن بیفزاید و اگر فقیه عادل و آگاه به زمان و توانا، بر اداره کشور حکومت کند، «شخص فقیه» حکومت نمی‌کند، بلکه «شخصیت فقیه» که همان فقاقت و عدالت و مدیر و مدبر بودن و شرایط برجسته رهبری است، حکومت می‌کند. [ولایت فقیه - صفحه ۲۵۶]

اینکه امام خمینی (قدس سره) در سخن مشهور خود فرمودند: «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به این مملکت آسیبی نرسد»، برای آن است که اگر انسان بخواهد شجره طوبی بشود، نیازمند قانون الهی و دین خداست و دین خدا زمانی انسان را رشد می‌دهد، که در جامعه تحقق یابد و برای تحقق آن در عصر غیبت امام معصوم، باید یک فقیه اسلام شناس اسلام باور، زمام امور مسلمین را در دست بگیرد تا هر آنچه می‌گوید و هر حکمی که صادر می‌کند، نخست خودش به آن عمل کند و سپس دیگران. این معنای ولایت فقیه است و بازگشت آن چنانکه مکرراً گفته شد به «ولایت فقاقت و عدالت» می‌باشد و در نهایت، به ولایت دین و خدا بر می‌گردد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۵۸]

فصل ششم: امام خمینی؛ ولایت فقیه، عزت مردم

بخش اول: امام خمینی (رض)، وارث خلافت انبیاء (علیهم السلام)

امام خمینی (قدس سره)، این مسأله را به خوبی فهمید و به آن ایمان آورد که زمامداری و رهبری مردم، سگه‌ای است که دو رو دارد؛ یک چهره آن «خلافت الله» است و چهره دیگرش «عطفه عنز» (عطفه بز ماده) و «عراق خنزیر بید مجزوم» (استخوان خوک در دست بیمار جذامی) می‌باشد. زمامداری مردم و حکومت، بیش از این دو چهره ندارد که یکی، نتیجه قیام برای خدا و حق محوری است و دیگری، نتیجه هوماداری و تلاش برای ارضای نفس مسؤلّه و آماره است. [ولایت فقیه - صفحه ۲۶۶]

اگر کسی بخواهد به چنین مقام منیعی راه یابد و اسفار چهارگانه را پشت سر بگذارد، باید بینشی عمیق داشته باشد و «شریعت» را در خدمت «طریقت»، و این دو را در خدمت «حقیقت» بداند و در «سیر طولی» خود، بین این سه امر جدایی نیندازد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۶۷]

نکته مهم‌تر آن است که در کتاب‌های کلامی و فلسفی، سلسله مراتب هستی محفوظ است؛ یعنی با بحث‌های علی و معلولی، اول و وسط و پایان رشته‌های عقلی تنظیم و تدوین می‌شود و از اینرو، یک حکیم یا متکلم، هر چه بنویسد یا بگوید یا بیندیشد، همه در محور علت و معلول و با حفظ سلسله مراتب هستی است، ولی «عرفان» برای رسیدن به خدا، دو راه را به سالک نشان می‌دهد؛ یکی راه متعارف که همان راه اسباب و علل است؛ راه اسماء کوچک، بزرگ، بزرگ‌تر، و اسم اعظم؛ و دیگری راه مستقیمی است که هر کس با خدای سبحان می‌تواند داشته باشد که از این راه دوم، در «فلسفه» خبری نیست. باید توجه داشت که راه دوم، با نظام علی و معلولی مخالف نیست و به معنای ابطال علیت نمی‌باشد بلکه به معنای توسل به علت مستور و تمسک به سبب مخفی و نزدیک است که آن سبب نزدیک، همان مسبب‌الاسباب می‌باشد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۷۱]

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) یک سیر تاریخی دارد که مورخان می‌توانند درباره او و تاریخ زندگی‌اش سخن بگویند؛ اما در زندگی نود ساله پربرکت ایشان، دو دهه بسیار مهم وجود دارد که مخصوص ایشان است و دیگران ندارند؛ دهه اول، که دهه انس او به جهان «غیب» و «عرفان» است و دهه دوم، که دهه انس او به عالم «شهادت» و «رهبری» است. [ولایت فقیه - صفحه ۲۷۲]

بخش دوم: امام خمینی (رض) و ولایت فقیه

علم فقه و تطوّر تاریخی آن

فقه امامیه، از آن جهت که دارای اجتهاد مستمر است و عقل، نقش سراج منیر دارد و در تشخیص صراط مستقیم الهی از سهم بسزایی برخوردار است و کتاب و سنت معصومین (علیهم السلام)، مخازن غنی و پایان‌ناپذیر استنباط احکام و حکم می‌باشند، لذا شاهد توسعه و

تکامل و تطورات همه جانبه بوده و هست؛ هم تطوّر عمقی در مسائل از پیش طرح شده، و هم گسترش عرضی در مسائل جدید و مستحدثه؛ و از اینرو، توان پاسخگویی به همه مسائل و پرسش‌های بشر درباره فقه اصغر و اوسط و اکبر را تا دامنه قیامت دارد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۷۵]

گروهی از فقیهان، برای فقیه در عصر غیبت، مقام افتاء و نیز مقام قضاء را ثابت می‌دانستند؛ عده‌ای دیگر، گذشته از افتاء و قضاء، سمت اجرای احکام قضایی را نیز ثابت می‌دانستند؛ و گروه سوم از عالمان و فقیهان دین، علاوه بر سمت‌های یاد شده، تصدّی بسیاری از شؤون جامعه اسلامی را مانند اجرای همه حدود الهی و سرپرستی اشخاص یا اموال و حقوق بی سرپرست قائل گشتند و به این طریق، سمت سرپرستی نسبی و اداره شؤون مسلمین، از وظایف فقیه عادل شناخته شد که از این میان می‌توان مرحوم کاشف الغطاء و صاحب جواهر (قدس سرهما) را نام برد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۷۶]

جریان ولایت و سرپرستی فقیه عادل نسبت به امور مسلمین، اگر به صورت مبسوط در متون فقهی نیامد، نه برای آن است که فقه‌ای متقدم، قائل به ولایت فقیه نبودند و پس از قرن دهم، به تدریج، سوق چنین کالایی رواج یافت و در عصر مرحوم نراقی (ره) خریداران وافری پیدا کرد و زمان امام خمینی (قدس سرّه)، به بالندگی و ثمربخشی خود رسید، بلکه تا آن عصر، زمزمه سیاست دینی و نوای حکومت اسلامی و صلاهی رهبری سیاسی، نه دلپذیر بود و نه گوش‌نواز؛ [ولایت فقیه - صفحه ۲۸۰]

ابتکار و نوآوری امام خمینی (قدس سرّه) در این بود که در عناصر محوری: ۱ - اسلام چیست؟ ۲ - اسلام دارای سیاست و حکومت ویژه است. ۳ - شرایط حاکم در اسلام چیست؟ ۴ - شرایط حکومت و حاکم، حصولی است یا تحصیلی؟ یعنی تشکیل حکومت که واجب است، واجب مطلق است یا واجب مشروط؟ بحث زنده و پویا نمود و همه امور یاد شده، با سعی علمی و عملی ایشان، از «علم» به «عین» آمد و از گوش به آغوش (قدس سرّه الشریف). [ولایت فقیه - صفحه ۲۸۰]

تطوّر مسأله ولایت فقیه و گستره پهنه آن، از ولایت بر افتاء و ولایت بر قضاء تا ولایت بر تدبیر امور امت اسلامی، همانند دیگر مسائل کلامی و فقهی، حصیل پیدایش شرط یا رفع مانع است. شرطی که وجود آن در طلوع یک اندیشه سیاسی فقهی مؤثر است و مانعی که رفع آن در افول یک تحجّر و جمود فکری سهم دارد، گاهی علمی است و زمانی عملی؛ گاه درونی است و زمانی بیرونی. [ولایت فقیه - صفحه ۲۸۱]

حضرت امام (رض) امور ذیل را روشن ساخت:

۱. ادله اصلی نبوت و امامت می‌گوید: انسان‌ها برای رسیدن به کمال شایسته خود، در هر زمانی، نیازمند قانون دینی و سپس نظام اسلامی‌اند.
۲. انبیا و ائمه معصومین (علیهم السلام)، تنها برای مسأله گفتن نیامدند، لیکن طاغوتیان لئام، دست آنان را بستند و آنان را به شهادت رساندند: (ویقتلون الانبیاء بغیر حق) [۱]؛ (یقتلون النبیین بغیر حق) [۲]؛ (وقتلهم الانبیاء بغیر حق) [۳]. این آیات که به طور مکرر از شهادت انبیاء (علیهم السلام) و مظلومیت آنان به دست طاغوتیان هر عصر خبر می‌دهد، نشانگر آن است که انبیاء الهی، ظلم‌ستیز و ظالم‌برانداز بوده‌اند؛ چنانکه قرآن کریم در این باره می‌فرماید: (وکأین من نبی قاتل معه ربیون کثیر) [۴]؛ و چه بسیار پیامبرانی که با مؤمنین بسیار، به قتال با دشمنان دین می‌پرداختند.
۳. دین، گذشته از مؤلف و مصنف و شارح و ترجمان و مبین، «متولی» [۵] می‌خواهد تا با پذیرش تولیت دین، همه احکام آن را احیا کند و آنها را در جامعه عینیت بخشد و در عصر غیبت و در نبودن امام معصوم (علیه السلام)، فقیه جامع‌الشرایط وظیفه دارد که علاوه بر تبیین، افتاء، و قضاء، تولیت دین را نیز بر عهده گیرد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۸۳]
۴. ولایت فقیه، جانشین شایسته ولایت و امامت امام معصوم (علیه السلام) است و از اینرو، رابطه فقیه جامع‌الشرایط رهبری با مردم مسلمان، رابطه «امام و امت» [۶] می‌باشد.
۵. فرق‌های بسیار وافر که میان امام معصوم و غیر معصوم وجود دارد، هرگز منقول عنه نبوده و نیست و در هیچ مرحله‌ای شخص غیر معصوم، همتای معصوم (علیه السلام) نخواهد بود. [ولایت فقیه - صفحه ۲۸۳]

یکی دیگر از امتیازهای برجسته امام خمینی (قدس سره) از دیگر عالمان دین، آن است که دیگران اگر چه ولایت فقیه را قبول داشتند، ولی غالب آنان، شرایط آن را حصولی می‌دانستند، اما حضرت امام (رض) که ولایت را مانند امامت می‌داند، معتقد است که شرایط اعمال ولایت دو بخش است؛ بخشی از آن «حصولی» است و بخش مهم آن «تحصیلی» می‌باشد؛ یعنی باید آن شرایط را به دست آورد و این گونه نیست که اگر مردم حاضر شدند و امکان داشت که بدون خطر، نظام اسلامی تأسیس شود، فقط در این شرایط حاصل شده، بر فقیه جامع او صاف رهبری لازم باشد زمام نظام را به دست گیرد، بلکه بسیاری از شرایط ولایت فقیه، تحصیلی می‌باشد و مانند وضوء برای نماز است که باید آن را به دست آورد؛ نه حصولی مثل استطاعت برای حج، که تحصیل آن واجب نیست؛ به تعبیر علمی، بسیاری از شرایط ولایت فقیه، «شرط واجب» هستند نه «شرط وجوب». [ولایت فقیه - صفحه ۲۸۴]

اگر امت ایران اسلامی، امام خود را با نظر تکریم و تعظیم یاد می‌کند، برای آن است که ایشان، نصیحت تنها نکردند و تنها احکام اسلامی را در کتاب‌های علمی نوشتند، بلکه برای اجرای احکام و معارف دین، طرح عملی دادند. با این شرایط، سازماندهی فقه، به دست با کفایت آن رهبر عظیم‌الشأن صورت گرفت؛ بخش قابل توجه و مهم آن، از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه.ش آغاز گشت و در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ه.ش به ثمر نشست. [ولایت فقیه - صفحه ۲۸۷]

بخش سوم: امام خمینی (رض) و عزت مردم

چهار رکن اساسی قیام ۱۵ خرداد

۱. رکن اول قیام، رکن زمانی است که حضرت امام خمینی (رض) با سخنرانی خود در عصر «عاشورا»، زمینه قیام ۱۲ محرم سال ۱۳۸۳ ه.ق (۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه.ش) را فراهم نمود.
۲. رکن دوم قیام، رکن مکانی است که این قیام، از مهد فقاقت آغاز شد و آن سخنرانی تاریخ ساز امام در «مدرسه فیضیه» صورت گرفت.
۳. رکن سوم و چهارم قیام، مربوط به قیام‌کنندگان است که آنان چه کسانی بودند. حضرت امام (رض) در این باره فرمود: بنگرید که شهدای ۱۵ خرداد از چه گروهی بودند. اکنون که سالیان متمادی از آن روز گذشته است و بسیاری نو سالان، از نزدیک شاهد آن صحنه نبودند، باید در احوال آن مردم جستجو کرد و بر لوح قبور شهدای ۱۵ خرداد نظر نمود تا روشن شود که اولاً قیام‌کنندگان، مسلمان و ارادتمند عترت طاهره (علیهم‌السلام) بودند و ثانیاً از نظر زندگی، نه از فقر و سرف و مترف، که از طبقه محروم و مستضعف بودند.

با بررسی این اضلاع چهارگانه، به خوبی روشن می‌شود که چرا حضرت امام خمینی (رض)، ۱۵ خرداد را برای همیشه عزای عمومی اعلام فرمودند؛ چرا که در این قیام، عاشورا جلوه کرد، فیضیه ظهور نمود، و مسلمانان و محرومان بپا خواستند و از اینرو، ما و امداار چهار چیز هستیم؛ «مکتب»، «مدرس»، «مسلمانان»، و «محرومان ولایت‌مدار». [ولایت فقیه - صفحه ۲۹۱]

تأثیر نهضت عاشورا بر نهضت امام خمینی (رض)

مبدأ مهم شکل‌گیری انقلاب اسلامی، روز ۱۲ محرم ۱۳۸۳ ه.ق بود که «۱۵ خرداد» نام گرفت. [ولایت فقیه - صفحه ۲۹۱]

از سوی دیگر، آنچه که اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های حضرت امام راحل (رض) را پر محتوا می‌کرد، استمداد از خطبه‌های پر شور سالار شهیدان (علیه‌السلام) بود. زمانی که ایشان، بیان نورانی حضرت اباعبدالله (علیه‌السلام) را در متن اعلامیه خود آوردند [۱]:

«ما تکلیف الهی خود را ان شاء الله ادا خواهیم کرد و به احدی الحسینین نایل خواهیم شد؛ یا قطع دست خائنین از حریم اسلام و قرآن کریم، و یا جوار رحمت حق، جلّ و علا؛ اِنّی لا اری الموتَ اِلَّا سَعَادَةً وَاَحْیَاءَ مَعَ الظَّالِمِینَ اِلَّا بُرْمًا» [۲]. [ولایت فقیه - صفحه ۲۹۲]

بنابراین، بدء انقلاب اسلامی، دوام آن، محورهای اصلی پیام‌های رهبر انقلاب، وصیت‌ها و توصیه‌های بنیانگذار جمهوری اسلامی پس از پیروزی انقلاب، در جریان نهضت جهانی سالار شهیدان (علیه‌السلام) خلاصه می‌شد. [ولایت فقیه - صفحه ۲۹۲]

کشورهایی وجود دارند که انقلاب‌هایی در آنها صورت گرفت، ولی به ثمر نرسید. علت شکست قیام آنان این است که در آن کشورها، نهضت حسین بن علی (علیهماالسلام) حضور ندارد. اگر در الجزایر، مصر، سودان، و مانند آن، قیام حسین بن علی (علیهالسلام) حضور می‌داشت، یقیناً انقلاب آنان زود به ثمر می‌رسید؛ در آن کشورها، اشک برای ابا عبدالله (علیهالسلام) که مایه احیای شوق شهادت است وجود ندارد. ما وقتی می‌توانیم بر اهرمن درون پیروز شویم که برای غفران ذنوب خود بگرییم؛ چه اینکه وقتی ظفرمند بر دشمن بیرون، از صحنه مصاف بر می‌گردیم که به درگاه خدا اشک شوق بریزیم، [ولایت فقیه - صفحه ۲۹۳]

عناصر محوری نهضت امام خمینی (رض)

۱. اهداف امام:

۱.۱. هدف امام راحل (رضوان الله تعالی علیه)، جز رضای خدا و احیاء کلمه علیای الهی چیز دیگری نبود؛ زیرا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین فرمود: «من أصبح من أمتي وهمته غير الله فليس من الله» [۱]؛ هر فردی از امت اسلامی، اگر همت روزانه و اهتمام هر بامدادش، چیزی غیر از خداوند باشد، از خدا بیگانه است و چنین شخصی، الهی نمی‌اندیشد و برای خدا کار نمی‌کند و در نتیجه، حشر او نیز با انگیزه موهوم غیر خدایی خواهد بود.

۱.۲. اهتمام به امور مسلمین، اعم از ساکنان ایران و غیر ایران، مهم‌ترین شاغل فکری آن حضرت بود؛ زیرا رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین فرمود: «من أصبح لا يهتم بأمور المسلمين فليس بمسلم» [۱]؛ یعنی هر کسی برای حل دشواری‌های جامعه اسلامی یا آحاد آنان همت نوزد، از قلمرو مسلمین خارج است و اسلام او کامل نیست.

۱.۳. اهتمام به امور جامعه انسانی، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، برای امام راحل (رض) جاذبه فراوانی داشت؛ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در این باره می‌فرماید: «من يسمع رجلا ينادي يا لل مسلمين فلم يجبه فليس بمسلم» [۲]؛ هر کس ندای مظلومیت فردی را بشنود که از جامعه اسلامی کمک طلب می‌نماید چه آن استغاثه‌کننده مسلمان باشد و چه غیر مسلمان و جواب مثبت و سودمندی به او ندهد، از حوزه اسلام کامل بیرون است.

۱.۴. حفظ استقلال و عزت در برابر دولت طغیانگر و حاکم جبار، چه داخلی و چه خارجی، از ویژگی‌های نهضت امام خمینی (قدس سره) بود؛ چرا که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در این باره چنین می‌فرماید: «من أقر بالذل طائعا فليس منا أهل البيت» [۳]؛ یعنی هر کس در برابر ظالم، اظهار مذلت کند و با طوع و رغبت در برابر ستم تسلیم گردد، با خاندان عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) بیگانه است؛ زیرا آن ذوات نورانی، مثل اعلامی عزت خواهی و ستم ستیزی‌اند، و فرموده‌اند: ضیم و خواری را جز فرومایه کسی تحمل نمی‌کند: «لا يمنع الضيم الدليل» [۴]. [ولایت فقیه - صفحه ۲۹۵]

۲. دوری امام خمینی (رض) از دنیاگرایی [ولایت فقیه - صفحه ۲۹۷]

۳. خلوص نهضت و یاوران امام خمینی (رض): سر دوری جستن از یاری گروه‌های منحرف آن است که برای و صول به حق، وسیله‌ای جز صراط مستقیم حقیقی وجود ندارد؛ زیرا میان هدف و وسیله، و مقصد و راه، ربط خاص وجودی برقرار است؛ یعنی با هر وسیله و راهی نمی‌توان به هر هدف و مقصدی و صلت یافت و به آن رسید؛ هدف معین، راه مشخص می‌طلبد و راه معین، به هدف مشخص می‌رسد و هدف، هرگز نمی‌تواند وسیله را تبریر و توجیه کند. [ولایت فقیه - صفحه ۲۹۹]

۴. امام خمینی (رض)، عقل برتر زمانه [ولایت فقیه - صفحه ۳۰۰]

۵. مردمی بودن نهضت امام خمینی (رض): اگر چه ظفر و پیروزی انقلاب، بدون رهبری امام عادل و مصمم میسر نیست، ولی حضور امت عازم و ملت آگاه نیز شرط ضروری آن می‌باشد و حق شناسی از آنان نیز لازم است. خدای سبحان درباره مؤمنین راستین چنین می‌فرماید: [إنما المؤمنون الذين امنوا بالله ورسوله وإذا كانوا معه على أمر جامع لم يذهبوا حتى يستأذنوه] [ولایت فقیه - صفحه ۳۰۱]

بخش چهارم: تداوم راه امام خمینی(رض)

نعمت حکومت اسلامی

حلقه اول تاریخ این سلسله، مرحله قیام خلیل حق، ابراهیم (علیه السلام) است که به برکت آن، فرزندان ایشان به عنوان انبیاء ابراهیمی و امامزادگان و پیامبرزادگان، به تعبیر قرآن کریم، «ملوک» بر مردم شدند: (وجعلکم ملوکاً خطبه «قاصعه» که پس از جنگ با ناکثین و مارقین و قاسطین، و تقریباً در اواخر عمر مبارک آن حضرت ایراد شده، مقاطع تاریخی را ترسیم می کند و هشدار می دهد و می فرماید: مردم! من سه حلقه تاریخ پیامبرزادگان را برای شما شرح بدهم تا شما خیال نکنید که خداوند، اهل سهل انگاری است و اگر این تجربه تلخ را یک بار چشیدید و به ذلت افتادید، بار دیگر تلخ کام نشوید. [ولایت فقیه - صفحه ۳۰۵]

و «اتاکم ما لم یؤت احداً من العالمین» [۱]. در این مقطع، شما به برکت خلیل حق (علیه السلام) به اوج عظمت رسیدید. این همان حلقه اول از تاریخ این سلسله است. [ولایت فقیه - صفحه ۳۰۵]

حلقه دوم از تاریخ این سلسله فرمود: شما سرگذشت پیامبرزادگان و امامزادگانی چون فرزندان اسماعیل و اسحاق و یعقوب (اسرائیل) (علیهم السلام) را شنیده اید: «فاعتبروا بحال ولد اسماعیل وبنی اسحاق وبنی اسرائیل علیهم السلام فما اشد اعتدال الاحوال واقرب اشتباه الامثال» [۲]. آنان، از سان های شریفی از تبار ابراهیم و پیامبرزاده و امامزاده بودند؛ ببیند چه روزگاری را گذراندند: «تأملوا أمرهم فی حال تشنتهم وتفرقهم لیالی کانت الأكاسرة والقیاصرة أرباباً لهم یحتازونهم عن ریف الأفاق وبحر العراق وخضرة الدنيا الی منابت الشیخ ومهافى الریح ونکد المعاش فترکوهم عالمة مساکین إخوان دبر و بر» [۳]؛ آیا ندیدید تبهکاران، با امامزادگان و پیامبرزادگان چه کردند؟ از یک سو کسری های ایران و از سوی دیگر قیصرهای روم، بر امامزادگان حکومت کردند و آنان را به بردگی و گدایی کشاندند. [ولایت فقیه - صفحه ۳۰۵]

مقطع سوم از تاریخ این سلسله، به برکت حضرت رسول اکرم (علیه وعلی آله آفاف التحیة والثنا)، اسلام ظهور کرد و با ظهور خود، «توحید کلمه» و «کلمه توحید» را به ارمغان آورد و فکر آنان را احیا نمود؛ به آنان دین داد و آنان را از تشنت و تفرق رهایی بخشید و در نهایت، آزادی و آبادی را به ایشان اهدا کرد؛ [ولایت فقیه - صفحه ۳۰۷]

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از تبیین حلقات سه گانه یاد شده و تحلیل ادوار تاریخی سلسله امامزادگان و پیامبرزادگان، شرایط اجتماعی عصر خود را تشریح می کند و چنین می فرماید: ای کسانی که با من نساخید و از اطاعت من سر باز زدید! آیا می خواهید به آن مقطع ذلت بار که اکاسره و قیاصره شما را حیزت می کردند و اربابان بودند برگردید، یا به مقطع شکوهمندی که در تحت رهبری قرآن و عترت حرکت می کردید؟ [ولایت فقیه - صفحه ۳۰۷]

سه مقطع تاریخ ایران

از زمان میرزای شیرازی (قدس سره) تا کنون، ما سه حلقه تاریخی را پشت سر گذاشته ایم. [ولایت فقیه - صفحه ۳۰۸]

با فتوای تاریخی این بزرگ مرد، روحانیت و اسلام و مسلمین، به مجد و اعتلاء بار یافتند. سالیان متمادی، مسلمین به فتوا و قضای روحانیت عمل می کردند ولی پس از آن، به سبب هوس مداری و ترک دین، ما به جایی رسیدیم که مشمول (ضربت علیهم الذلّة والمسکنه) [۱] گشتیم. کسانی که فاصله زمانی سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۰ ه.ش را به خوبی در یاد دارند، می دانند که این دوازده سال، اوج حلقه ذلت بار تاریخ ما بود؛ البته پیش و پس از آن نیز چنین بود، ولی این دوازده سال، حلقه «اصحاب دبر و بر» بود. در این مدت، بسیاری از مساجد شمال را انبار «کنف» و «شالی» کردند! مدرسه فیضیه، انبار بود و کسبه اطراف حرم، جعبه های انباری را در حجره های خالی آن قرار می دادند! بارها امام راحل (قدس سره) می فرمودند که طلاب قم روزها از ترس عمال پهلوی به باغ های اطراف شهر می رفتند، و هنگام شب بر می گشتند. از اینرو حقیقتاً (ضربت علیهم الذلّة والمسکنه) شامل حال ملت ایران بود و دو عامل سبب شد که این تیره روزی گریبان گیر امت اسلامی شود؛ نخست ترک عمل به احکام دین و دوم، اختلاف داخلی؛ البته اختلاف داخلی نیز به همان ترک دستور دین بر می گردد؛ زیرا یکی از مهم ترین احکام الهی، حفظ وحدت و اعتصام همگی به حبل خداست.

آنگاه ذات اقدس اله، حضرت امام خمینی (قدس سره)، این فرزند برومند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که به حق وارث ائمه معصومین (علیهم السلام) بود، مبعوث کرد تا آن مجد گزشته را با اضعاف مضاعف، نصیب اسلام و مسلمین کند؛ بدان گونه که امروز بسیاری از مسؤولین کشورها در انتظار ملاقات با مسؤولین نظام اسلامی به سر می‌برند و حتی آن شیطان بزرگ علیه لعائن الله والملائکة والناس أجمعین اگر ببینند مسؤولین، گوشه ابرویی به او نشان می‌دهند، فخر می‌کند و بر خود می‌بالد. و البته سخن مسؤولین نظام اسلامی این است که رابطه مسلم با کافر ملحد و دشمن شیطنت کار، نارواست. این مجد و عظمت و نعمت بزرگ را آن امام راحل (رضوان الله تعالی علیه) پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه.ش نصیب ملت ایران کرد. [ولایت فقیه - صفحه ۳۱۰]

حرکت در خط امام خمینی (رض)

«تابع امام» کسی است که بینشی چون امام امت (قدس سره) داشته باشد و از سوی دیگر، اگر فهمید که امروز باید جام زهر را در عین تلخ بودن بنوشد، کوتاهی نکند و اگر روز دیگر دریافت که باید شهادت را، با شکر و نه با فخر بنوشد، شاکرانه قبول کند. [ولایت فقیه - صفحه ۳۱۰]

اگر کسی بخواهد خود را سالک کوی امام و پیرو خط آن حضرت بداند، باید زمان و زمانه را کاملاً بشناسد، سیاست‌های داخل و خارج را به خوبی درک کند و در این درک، هوا و هوس او را همراهی نکند. اگر کسی اسلام را به عنوان «اسلام ناب» پذیرفت، در زمان لازم، قَدَحِ سَمِّ را صابانه سر خواهد کشید؛ زیرا همیشه جای پیروزی و جای استقبال و حرمت و «صلی علی فلان» گفتن و شنیدن نیست؛ گاه زمان حرمت است و گاه زمان دادن همه آبرو برای «حفظ اسلام» و معامله کردن با خدای خود و خریدن حرف بد اندیشان و بدگویان شرق [ولایت فقیه - صفحه ۳۱۳]

حق متقابل رهبری و مردم

وجود مبارک امیر بیان، حضرت علی (علیه السلام) فرمود: مهم‌ترین و عظیم‌ترین حقی که ذات اقدس اله واجب کرده است، حق متقابل امام و امت می‌باشد: «وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى مِنْ تِلْكَ الْحَقُوقِ حَقُّ الْوَالِيِ عَلَى الرَّعِيَةِ وَحَقُّ الرَّعِيَةِ عَلَى الْوَالِيِ» [۱]. آن حضرت پس از تبیین حقوق متقابل رهبر و راهرو، فرمود: «فَرِيضَةُ فَرَضِهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كَلِّ»؛ اگر زمامدار مردم، حق مردم را به آنها تأدیه کرد و مردم نیز حق رهبری را به مقام معظم رهبری ادا کردند، نظام اسلامی باقی می‌ماند و بیگانه شرق و غرب، آیس و ناامید می‌شود: «فَصَلِحْ بِذَلِكَ الزَّمَانِ وَطَمَعِ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَيَسْتِمْطَاعِ الْأَعْدَاءِ» [۲]. فرمود اگر می‌خواهید زمان و زمانه را بسازید و مولد تاریخ باشید، به وظائف متقابل امام و امت عمل کنید. [ولایت فقیه - صفحه ۳۱۴]

دو شرط نظام اسلامی

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر (رض) فرمود: فرض ما این است که نظام، نظام اسلامی است و همه کارها با حفظ دو شرط، الهی است: «وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ وَ سَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ» [۲] فرمود: مالک! در نظام اسلامی، با حفظ دو رکن، همه کارهای یک کارگزار عبادت است:

۱. نیت صالح.

۲. خدمت به مردم. [ولایت فقیه - صفحه ۳۱۵]

علل سقوط حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین (ع)

گفتار آن حضرت درباره علل سقوط سیاسی اجتماعی دولت‌ها چنین است: «يستدل على ادبار الدول بأربع، تضييع الاصول، والتمسك بالغرور وتقديم الأراذل وتأخير الأفاضل» [۱]؛ یعنی می‌توان برای سقوط یک حکومت چنین استدلال کرد که هرگاه چهار چیز در ساختار آن حکومت راه یافت، سقوط می‌کند:

۱. اصول اساسی را ضایع نمودن.

۲. به جاه زودگذر دنیا مغرور شدن.

۳. فرومايگان را مقدم داشتن.

۴. فرزندگان را مؤخر قرار دادن.

که البته هر یک از این عوامل چهارگانه، ناشی از ضعف سیاسی و سوء مدیریت مسئولین آن حکومت می‌باشد. [ولایت فقیه - صفحه ۳۱۶]

گفتار آن حضرت (علیه‌السلام) درباره علل سقوط اقتصادی اجتماعی چنین است: «یستدل علی الادبار بأربع: سوء التدبیر وقبح التبذیر وقله الإعتبار وكثرة الاعتذار» [۲]؛ یعنی می‌توان با چهار چیز بر زوال دولت استدلال نمود:

۱. سوء تدبیر و ضعف مدیریت.

۲. تبذیر ناروا و هزینه‌های زیانبار اقتصادی.

۳. از تجارب سودمند عبرت نگرفتن.

۴. به جای جبران عملی گذشته، مکرراً عذرخواهی زبانی نمودن.

البته امور یاد شده، همان گونه که سند سقوط یک حکومت است، نشانه زوال یک زندگی شخصی نیز می‌باشد؛ چه اینکه بخش مهم امور یاد شده، از مدیریت ضعیف و ناروا نشأت می‌گیرد؛ چه در مسائل سیاسی باشد و چه اقتصادی و اجتماعی. [ولایت فقیه - صفحه ۳۱۶]

توطئه دشمن و لزوم هوشیاری

ضریب ستیز دشمنان دین را قرآن کریم چنین ترسیم می‌فرماید:

۱. صهیونیست‌ها و اسرائیلی‌صفتان، همواره نقشه شوم تازه طرح می‌کنند: (لا تزال تطَّلَعُ علی خائنةٍ منهم) [۱].

۲. انگیزه خیانت آنان، تنها در مسایل سیاسی و نظامی و اقتصادی و... خلاصه نمی‌شود، بلکه می‌کوشند که اسلام‌زدایی کنند و مسلمانان را از اسلام خارج سازند: (ولا يزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا...) [۲].

۳. هدف صاحبان مکاتب گوناگون الحاد یا شرک یا کفر نسبی، فقط خارج ساختن مسلمانان از حوزه اسلام نیست، بلکه داخل ساختن مسلمانان در قلمرو مکتب ضلال خود و تابع ساختن و ذلیل کردن آنان را هدف نهائی خود قرار داده‌اند: (ولن ترضی عنک الیهود ولا النَّصارى حتّی تتبع ملتهم) [۳].

۴. برای نیل به این هدف شوم، از جاسوسان و نفوذیان مدد می‌گیرند: (وفیکم سمّاعون لهم) [۴]. [ولایت فقیه - صفحه ۳۲۰]

ضرورت اتحاد ملت

رمز پیروزی انقلاب اسلامی، راز بقای آن نیز هست و مهم‌ترین عوامل ظفرمندی، عبارتند از:

۱. انگیزه الهی داشتن: (کلمة الله هی العلیا) [۱].

۲. متحد بودن: (واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرّقوا) [۲]؛ (ان أقیموا الدّین ولا تفرّقوا فیهِ) [۳]. [ولایت فقیه - صفحه ۳۲۱]

تأثیر رکن اول برای آن است که حق، همواره پایدار است و باطل، همیشه چونان کفی که روی سیل خروشان خودنمایی می‌کند، زائل خواهد شد و اثر رکن دوم آن است که تمام نیروها به یک هدف متوجه شوند و هر گونه مانعی را برطرف سازند. [ولایت فقیه - صفحه ۳۲۱]

گرایش به جهان کثرت، پایه هر اختلاف است؛ چنانکه جذب به جهان وحدت، مایه هر گونه اتحاد می‌باشد. چون دنیا در «صف نعال کثرت» [۳] است، میل به آن، سبب پیدایش هر گونه پراکندگی است و از اینرو، محبت آن، ریشه همه گناهان شمرده شده است: «رأس کلّ خطیئة حبّ الدّین» [۴] و در ترسیم حقیقت دنیا از هیچ تعبیر مشمّرکننده‌ای در روایات اسلامی کوتاه نشده؛ خصوصاً آنچه در گفتار و نوشتار سید او صیبا، مولای موحدان، امیر مؤمنان، حضرت علی بن ابی‌طالب (علیه آفاف التّجیة والثناء) وارد شده است. [ولایت فقیه - صفحه ۳۲۲]

اتحاد دل‌ها و هماهنگی جان‌ها، در گروه مسائل اقتصادی و دیگر شؤون مادی نیست؛ زیرا «دل» که یک امر غیرمادی است، مرهون مادیات نمی‌باشد و با ابزارهای مادی جذب نمی‌گردد. از این رهگذر، قرآن کریم پیوند و انسجام دل‌ها را در اختیار خداوند دل‌آفرین می‌داند و راهی را برای انسجام آنها جز از طریق عنایت خداوندی ممکن نمی‌داند و به همین جهت، خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنِهِمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) [۱]؛ یعنی پروردگار متعال، میان دل‌های آنان الفت برقرار کرد؛ تو ای پیامبر! اگر تمام ذخائر زمین را هزینه می‌کردی تا نعمت هماهنگی دل‌های آنان را فراهم کنی، نمی‌توانستی؛ ولی خداوند بین آنان الفت برقرار نمود؛ تحقیقاً خدای متعال، عزیز و حکیم است. [ولایت فقیه - صفحه ۳۲۲]

والسلام علی عبدالصالح و ولی المنتظر